بفضل خلاق زمین و زمان و عون صانع مکین و مکان

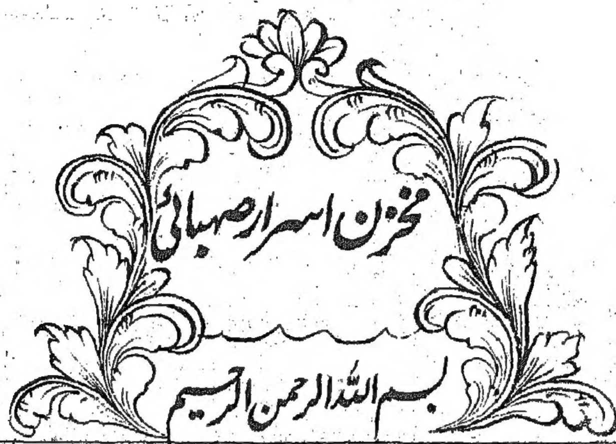
دستنبوی ست ارباب کیاست و دانائی نسخهٔ جامع نکات اعمال معمائی المسمی



مصنفهٔ سرآمد سباقان معرکه نکته پیرائی جناب مولانا امام بخش مغفور المتخلص صهبائی

در مطبع منشی نولکشور بکمال حسن صفا و زیبائی طبع شد





خامه سخن تا بمیان آورد — نام تو اول بزبان آورد
ذکر تو سرمایهٔ آرام جان — حرف ثنایت شکر کام جان
امر تو از پردهٔ تقدیر جست — در سخن از راه تمکن نشست
وان سخن از معجزهٔ اقتدار — زد بسر لوح جهان صد نگار
آیهٔ دو حرفی که تقریر او — دفتر گیتی همه تفسیر او
نطق و بیان زمزمه ساز اوست — نکتهٔ ما قل و دل از راز اوست
چون ز خداوند سخن آفرین — نکته چنین آمد و حرف این چنین
حرفی چنان شد که پی اختصار — حرفی و لفظی قدرت اختیار
حرفی و صد رمز نهانی درو — لفظی و صد رنگ معانی درو
نکته پسندان که سخن گستراند — بهر چنین حرف ستایشگراند

هیچ شنیدی که کشد بیشتر — طبع بطول سخن از مختصر
وقت کسی خوش که چو لب واکند — شرح دو صد نکته بایما کند
گر سخنی پا کشد از حد برون — طبع غمین گردد و اندیشه خون
لاجرم آنانکه بمغز سخن — در شده اندیشهٔ شان تا به بن
رخش درین عرصه چو انگیختند — در رهِ ایجاز جلو ریختند
آنکه بر ایجاز توانا بود — نغز ترش شیوه معما بود
خاصیه معما که نه رنگ سخن — مایه درو هیچ ز نو تا کهن
آینهٔ جلوهٔ ذات او بود — مظهر اسما و صفات او بود
ای برخت غازهٔ رنگِ سخن — چیست ازین آینه مقصودِ من
نظم معما که ز فرطِ صفا — صورتِ معنی ست درو رونما
کوکبی آن شاعرِ شیرین مقال — ریختش از خامهٔ جادو خیال
مقصدِ دل مطلبِ جان در وی است — هر چه دلت خواسته آن در وی است
لطفِ سخن فوج بفوج اندرو — آب گهر موج بموج اندرو
دائره گر لفظ بود آشکار — نقطه که بر سطر در آید بکار
چشم سخن گوی نکویان بود — خالِ رخِ سلسله مویان بود
بیتی و از نکته دو صد کتاب — قطره و در عمق چو دریای آب
بانی این روضهٔ جنت فریب — باغ ارم زینت و فردوس زیب

دید که از فرط نشیب و فراز / برخرد لنگ بود ره دراز

دید که سعی تبه روزگار / راه نجی برد درین تنگبار

تیشه بهمواری این راه راند / خضر برین جادهٔ مشکل نشاند

فکرت من بر سر این سبزه زار / گشته چو بر سبزه نسیم بهار

یافتم از رنگ گل آتشکده / صد شفق از غیرتش آتش زده

رنگ رخ گل ز شرابی دگر / تازگی سبزه ز آبی دگر

بیک رگ و ریشهٔ آن گلستان / داشت گل چند بخلوت نهان

خوروشی چند رخ اندر نقاب / ناشده در روی کسی بیحجاب

هم ز حیا از مے عشرت ایاغ / ناز ده در روی خداوند باغ

گرچه ز رم خوردن شان هم بود / شیوهٔ معشوق فریبم بود

شوق چو آغوش برایشان کشاد / جلوه سبک بند گریبان کشاد

طرح چمن زار نو انگیختم / رنگ شبستان دگر ریختم

بو که درین گلشن مینو فریب / باز خرند از دل عاشق شکیب

هر که درین انجمن آید فراز / عمر تماشاش برآید دراز

حاصل هرزه درائیها اینکه پیش ازین ورقی چند بنظر در آمده بود بی سرخانهٔ بلاکو سبکیه در سواد فن معما مشتمل بر شرح یک بیت غرابت انتما که سی و هفت اسم جداگانه باخفا اسمال معمائی از پردهٔ آن قدم بیرون می نهاد و نقاب از روی صد چمن جلوه می کشاد

قدرت ایجادی که ودیعت طبع خداداد صهبائی ست نگذاشت که درین عرصه قدم
نگذارد و سر از جائی برنیارد لاجرم گوهری از مخزن اندیشه برآمد و در درج کتاب درآمد
و درین باب رساله ترتیب داشته شد مسمی به گنجینهٔ موزه که سرمایهٔ عبرت ارباب این فن شد و
دستگاه رشکِ اهل این صناعت گشت درین روزها بعضی از طالبان این سیاق که بسبب
کوتهی راه منزل و دوری شوق داشتند زانوی طلب در پیش صهبائی زدند + و تمنای حصول
گوهر تکلیف غواصی این محیط کردند تا بیت جهد این آشنایان بحر تلاش آنکه ذخیرهٔ آن لآلی
از گنجینهٔ این محیط برآید + و نفائس آن جواهر از سینهٔ این مخزن سر کشاید رسائی فکر بلند بگذرد
قافیه با شوخیهای جلوهٔ این شاهدان آشنا شد + و با این حورنژادان دلربا روشناس گشت
اما چون نیک تعمق بکار رفت این تازه خانه را جلوه گاه صد چمن نونهالان طوبی سرشت
یافتم که برق نازِ شان بر شوخی آن خورشید رویان الفقدر چرسیده بود که پرتو آفتاب را
بر رگ شب تاب آنهمه علو نباشد چندی را در پیش دیدهٔ آن مستان بادهٔ طلب
جلوه دادم + و بند قبای این پری رخساران برق دیدار بر گشادم بهر لمعه که از آتش
روی شان برق زد شوخی نگاه شوق را خیرگی چشم خفاش چاره نبود + و بهر شعشعه که به نظر
تامل تابید طبایع افسرده جز بیتابی سیماب ذخیره نبود بیطاقتیهای طلب بست و درین
اصرار زد که این شوخ طبعان را همان در عرصهٔ مطلق عنانی نتوان گذاشت + و این آهو
نژادان را همچنان در بند بی پرواخرامی نباید داشت ناگزیر با همه کم فرصتیها طرح
هستی برای آسایش این ابکار در انداختم که صد سپرده هزار خورنق از نقش و نگارش

نام قصه ۱ نام قصه ۲

رنگ آمیز خجالت تواند گردید، و از رنگ مانی و کارنامهٔ بهزاد و بارنگینی طاق ایوانش
صنو بجیب انفعال تواند کشید یعنی رساله جداگانه بعرض آمد که طریق استخراج اسامے در ضمن
بیان اعمال پی سپر قلم شده و با آنکه تطاول فکر مصنف در زعم خود وش هیچ از همه
باز ماندگان نگذاشته بود دستگاه قدرت اندیشه القدر وسیع شد که در هر مقام ضیافت
شوق را خوان خلیلی گسترده آمد از بیجاپی توان برد که هرگاه در گلزمین بیگانه فکر دور گرد صهبای
این قدر بیباک رفت در قلمرو خویش چه خوش عنان تاخته باشد نگوئی که عنان این
برق تازیها در دست جان آستخوان فرسودگان صحرای عدم واگذاشته اند چشمے برکشا
و نظری برگمار که درین عرصه از کجا تا کجا تاخته ام، و پیش آهنگی اندیشهٔ بلند فطرتان را
پس انداخته در خلوت جاهی بلند خیالی صفحهٔ خاطر را از صافی اوقات مهره کشیده ام، و جلوهٔ
سر پوشیدگان شادروان غیب درین آئینه بیحجاب دیده تکلم زبان در دهن نوعروسان
معانی کرده، و اندیشه ام دست در گردن شاهدان عالم قدس در آورده آخر چشمهٔ حیات
در الفاظم داشته اند، و معجزهٔ عیسوی در انفاسم ودیعت گذاشته حرف لسان الغیب را بشنو
که چه خوش ترانه ایست ع فیض روح القدس ار باز مدد فرماید، دیگران هم بکنند آنچه
مسیحا میکرد، باری از انجا که حوصلهٔ این اوراق مخزنی ست از جواهر اسرار مملو این رساله را
به مخزن اسرار موسوم ساختم، و آنچه از سوانح وقت از گنجینهٔ فیض مبدا بر آمد درو اندوختم
گنجور خزینه گنجه از زبانم گفته، گوهر صفت سفته ع مایهٔ درویشی و شاهی درو، مخزن اسرار
الهی درو، چون در عرصهٔ جستجوی بمناسبت تاختم مقدمه را الفتح الباب و ابواب را با درج

وفصول را بامسالک مسمی ساختم و هرگاه به تجربهٔ فصول احتیاج افتاد این اجزا را بگوهر تمام برآوردم واگر به نقاب کشتی تقریبی جلوهٔ دیگر روی نمود آن را بلمعهٔ ناچیز کردم بیت

از گنج فیض دارد صد نقد سینهٔ من * هر گوهری که خواهی گیر از خزینهٔ من

فتح الباب در گشایش گنجینهٔ تعریف معما و توضیح مراتب این مدعا بر ضمائر ارباب بصائر محتجب نخواهد بود که در تعریف معما اقوال مختلفه بسیار است و بر هر یک ایراد و از هر یک جواب است و همچنین در حدود اعمال و چون تعرض بهر یک موجب تطویل است و توجه بهر دو جهت آن خواهان تفصیل ناگزیر نظر بر تنگی ظرف این اوراق آنچه در خور و بایاد لائق و سزاست بآن دست برده می نگارد که معما کلامیست موزون که دلالت کند بر اسمی از اسما بطریق رمز و ایما دلالتی که پسندیدهٔ طبعهای سلیم باشد و آنچه در قید کلام و وزن و اسم و جریان اعمال معما در غیر آنها و دلالتش بر خبر و آن است باستیعاب در رسالهٔ گنجینهٔ رموز رقم خامهٔ هیچمدان و مطالعهٔ آن مغنی از اعادهٔ آنست اما باید دانست که قاصد معما را ناگزیر است از آنکه اولا بتحصیل حروف نماید که بمنزلهٔ مادهٔ اسم تواند بود و پس ترتیب و تکمیل آن بکار برد بواسطهٔ تصرفی که در جمع و تقدیم و تاخیر حروف و حذف زوائد بصورت بندد و این بمثابهٔ صورت اسم باشد پس آنچه بتحصیل ماده مختص باشد موسوم است باعمال تحصیلی و هرچه وسیلهٔ ترتیب و تکمیل صورت باشد نامی ست باعمال تکمیلی و اعمالی باشند که خصوصیتی بهیچ یک ازین هر دو ندارند بلکه سبب تسهیل هر یکی از آن هر دو توانند بود آنها را اعمال تسهیلی خوانده اند ازینجا معلوم شد که اعمال معمائی سه گونه اند و ازین سبب این مخزن نیز منقسم بسه درج گشت

درج اول در نمایش جواهر اعمال تسهیلی و آن مشتمل بر چهار مسلک باشد

مسلک اول انتقاد و آن عبارتست از اشارت کردن ببعضی از اجزای کلمه از نخستین و میانه و آخر بکلماتی که دلالت کنند بر اول یا میانه یا آخر بودن آنها چنانکه

د اسم شاعی وتنها ولفیف وشها و تهی سه		
گشت امید حاصل از ان ماه عیتبار		تیمی ز آب سر کش و تیمی نیافت آب

اولاً بعبارت از ماه تیمی حس مکتوبی گرفته باشتراک و اسلوب انحصار و انتقاد مبهم و بقول او از آب سر کش الف بترادف و انتقاد مطلب و استقاط عینی و از تیمی لی آفتاب عنی بتحلیل و ترکیب و ترادف و اشتراک و تسمیه و انتقاد مبهم و تبدیل ثانیاً مراد از تیمی ز آب هائی تیمی ست باسلوب حرفی و انتقاد مبهم و لفظ کش را بواو عاطفه ترکیب داده و تحلیل و تصحیف سو یعنی طرف بدست آورده و اسطه انتقاد طرفی ساخته و طرف عبارت ست از طرف لفظ اب که درینجا بتقدیر ضمیر بسر سانده بعمل کنایه و طرف آب را که بای موحده باشد در اول هائی تیمی در آورده بعمل ایف اتصالی و از تیمی نیافت آب الف خواسته خواه به تصحیف و انتقاد مبهم و استقاط عینی و خواه بترادف هر دو بجا باقی تحصیل لفظی با اعتبار

از جزئیات عمل کنایه است لمعه استخراج این اسم بطریق دیگر چنین که آه بعبارتی است
یا بمعنی کر لفظ یا چنین است که یای مکتوبی در وسط پس حاصل شد بتحلیل و تصحیف یا الف
و به یمنی ز آب سر هم ماده حاصله که با انتقاد مطلعی مشار الیه گشته بحرف بای موحده تبدیل یافته که
به تصحیف انتقاد مبهم حاصل شده ثالثاً به یمنی ز آب سر کش الف خواسته با انتقاد مبهم و تسمیه
و انتقاد مطلعی و اسقاط عینی و به یمنی لی یای مکتوبی بتحلیل و ترکیب تصحیف و انتقاد مبهم و از
الف تاب حرف ت ترکیب و قلب و تسمیه لمعه پیرایش سراپای شاها این اسم بطرز از
طرز دیگر چنین که بعبارت حاصل از آن ماه لام مکتوبی گرفته باشتراک و اسلوب اختصار
ع تاب فای مکتوبی بتحلیل و اسلوب حرفی و اسلوب رقمی و قلب قسمی از تبدیل
سرکش گفته و یای تحتانی تحصیل کرده با انتقاد مبهم و تسمیه و انتقاد مطلعی و اسقاط عینی
و به یمنی نیاف تاب فای مکتوبی گرفته بتحلیل ثنائی و ترکیب تصحیفی و آن در یک شد
و تشبیهی که از اعمال تسهیلی است ثانیاً در جزو ثانی آن بالفظ آب و با انتقاد مبهم و تسمیه
را بالعبارت از ماه یمنی س مکتوبی گرفته چنانکه در رباعی گذشت و بقول و ز آب سرکش یای
مکتوبی با سلوب حرفی و انتقاد مطلعی و اسقاط عینی و به یمنی نیافت آب الف گرفته
و انتقاد مبهم و اسقاط عینی حاصل ما یمنی ز آب گفته و یای مکتوبی اراده کرده با سلوب
حرفی و انتقاد مبهم و گفته سرکش و سوی لفظ سر خواسته که رای مهمله باشد به تصحیف و ترکیب
تحلیل و تصحیف و انتقاد طرفی و یمنی نیافت آب گفته و یای تحتانی مراد داشته با انتقاد مبهم
و اسقاط عینی و تکرار اسلوب حرفی لمعه درین اسم اگر چنین گوئیم نیز می شاید که از ماه شهر
خواسته باشتراک و به یمنی ز آب یای تحتانی مکتوبی گرفته با انتقاد مبهم و تکرار اسلوب حرفی
و بقول او سرکش شین معجمه مشار الیه انتقادی شده از درجه اعتبار ساقط گشت با سقاط کمی

لمعه اقسام انتقاد بحکم استقرا هشت ست یکی انتقاد مطلعی وآن اشارت بود بحرف اول
دوم انتقاد مرکزی که اشارت باشد بسوی حرف میانه واین مشروط است بفرد بودن
حروف کلمه سوم انتقاد مقطعی وآن اشارتست بحرف آخر چهارم انتقاد طرفی یعنی اشارت
بیکی از هر دو طرف کلمه بی آنکه تعیین آن از جوهر لفظ استفاد شود پنجم انتقاد طرفین که
اشارتست بطرفین کلمه ششم انتقاد مبهم یعنی اشارت بحرفی یا بیشتر که تعیین آن بمحض بقرینه
اسمی باشد هفتم انتقاد وسطی وآن اشارت بمجموع ما بین الطرفین ست هشتم انتقاد عددی
یعنی اشارت بحرفی از کلمه بوسیله اسمای اعداد یا باشتقاق اسم فاعل از اعداد عربی و الحاق
میم باسم عددی در فارسی و الفاظ داله بر اشارات مذکوره از مطولات جویند آنانی که تحقیق
لفظ نیم و سر وسوست چنانکه در ضمن استخراج اسماے مذکوره گذشت مطلع الفاظیکه در
انتقاد بکار آیند اگر مفید اشارت بطرف جزوی از اجزاے لفظ نباشند اداة تالیف
اتصالی کنند چنانکه لفظ سر در اسم بها گذشت وسوبیین جمله در اسم طاهر عمل ترکیب
ونیز بعد از ان مذکور شود مطلع اگر حرفی یا بیشتر که قصد معمائی بدان تعلق گیرد خود بصفت
سوام اشارت بوده باشد چنانکه کر یار و رخ دلدار و پای گلعذار گویند و الف و دال
و رای مطلبین خواهند این را انتقاد عینی نامند و امثله این بالا گذشت و اگر حرفی
یا بیشتر از جای دیگر تحصیل کرده بواسطه آن اشارت کنند بجزوی از اجزای لفظی دیگر که قصد
غرض بدان متعلق گشته آنرا انتقاد مثلی خوانند و چون تحصیل آن بواسطه همین اعمال
نگانه تحصیلی صورت می بندد انتقاد را مقید بمعیت عملی از اعمال مذکوره نموده
انتقاد مع التشبیه و امثال آن گویند و من این اعمال را منسوب با نتقاد کرده تخصیص
انتقادی و تسمیه انتقادی و تلمیح انتقادی و امثال آن میگویم و درین اصطلاح تفرد

بگرفتن نام این اعمال نیاز مند شوم همین گپ زبان کشایم چنانکه
در اسم عروس و قوس و اصم و آب ه

گشت امید حاصل ازان ماه پرعتاب	یعنی زآب سرکش و نیمی نیافت آب

اولاً ازان ماه پرع گفته و لفظ لعبیر بدست آورده بترادف و تلمیح انتقادی و تنصیص و تحلیل و تالیف اتصالی که حرف از مبنی ازان است وگفته تاب نیمی زآب و واو گرفته با انتقاد مبهم و سلوب حرفی و اسلوب رقمی و قلب و قسمی از تبدیل و بعبارت سرکش بای فارسی مشار الیه انتقادی شده با سقاط یعنی از ماده حاصله سقاط و بنیمی نیافت آب سین حاصل شده با سلوب حرفی و انتقاد مبهم و اسقاط یعنی ثانیاً بعبارت ازان ماه نیمی قاف مکتوبی مراد شده بترادف و تلمیح و اسلوب حرفی و اسلوب حسابی وگفته زآب سرکش نیمی و از کش نیمی واو گرفته بترکیب تنصیص تحلیل و تصحیف و انتقاد مبهم و از آب با ترادف و واو را اول ماه برآورده بتالیف اتصالی که لفظ شعر برالست وگفته فی قبا الفا کنایات الفتح تحلیل و ترکیب لا و التشبیه انتقادی بعبارت ازان ست کسبین بدل کرده که حاصل شده بترکیب ثانیاً و ترادف و تلمیح و تعبیر از القبا بلی از بهر الست که نون نفی را الفتح می خوانند و آنچه در اکثر مقام آرست بعد از تحلیل نیافت تنصیص انتقادی اشارت بطرف لی کرده یکی کرده شد با ترادف لا گرفته آمد ازان ست که این نون را در افعالی که الفش بیا بدل گشته باشد چون نیامد و نیند اخت مکسور نیز خوانند

ثالثاً نیمی ز آب سر گفته وصف حاصل نموده بترادف و انتقاد مطلعی و کنایه انتقادی
و تبدیل چه از نیم نصف خواسته و کنایه درینجا چنانست که ز آب سر عبارت از چیزیست
که سر او از سر آب باشد پس لفظ سر درین جا دیگر بهم رسیده و کشتو نیمی گفته و میم بدست
آورده بترکیب و تحلیل و تصحیف و انتقاد ظرفی که آن اشارت بجانب حرف فای ماده
حاصله است و باسلوب حرفی و اسلوب حصائی قسمی از تبدیل را ایماً حاصل آ گفته
و لفظ آ خواسته بتحلیل و اسلوب حرفی و از آن واو اراده کرده بهمین اسلوب
و تسمیه و بنقل او از آن ماه نیمی ز آب سرکش مراد آنست که میم از لفظ ماه ساقط کن چه نیمی
ز آب سر این معنی ست که نیمی و چنان نیم که سر او از سر آب است پس نون نیم مکتوبی
بدل گشته لفظ امیم حاصل شد بتخصیص و ترادف و انتقاد مطلعی و کنایه انتقادی و
تبدیل و مکتوبی مراد گردید به تسمیه لفظ کش وسیله اسقاط شده و به نیمی نیافت آب آ
موجود و تحصیل کرده به تخصیص و انتقاد میم و اسقاط عینی سلک دوم تحلیل و آن
عبارتست از تجزیه لفظی که باعتبار معنی شعری مفرد باشد بدو جزو یا بیشتر و هر چند این
سلک بملاحظه اعتبارات دیگر بگوهر چند منقسم شود اما از بهر اختصار بدو گوهر
قناعت کنیم گوهر اول تحلیل بدو جزو چنانکه در اسم حریم و وی و کسوف ه

کشت امید حاصل از آن ماه پر شتاب	نیمی ز آب سرکش و نیمی نیافت آب

اولاً از حاصل حا می خواسته بتحلیل و تسمیه و از ماه رای جمله بترادف و تلمیح و بر دو را
باهم پیوسته بتالیف اتصالی که لفظ حصل شهر برآنست و به نیمی ز آب سرکش هم
خواسته بترادف و انتقاد میم و تسمیه انتقاد مطلعی و اسقاط عینی ثانیاً آ گفته و واو
مکتوبی گرفته چنانکه در اسم واهب بعینه شد و از ماه لام باشتراک و اسلوب انحصاری

وهر دو را بهم موسوم بتالیف اتصالی که زای معجمه که جزو دوم تحلیلی ست منبی ست
ازان و بعبارت تیهی ز آب سرکش یای تحتانی مسمی تحصیل نموده باستقاد مبهم و تسمیه و استقاد
مطلعی و استقاط عینی لمعه و اگر چنین گویند تحلیل که بهتر از اول باشد که از ماه چنانکه گذشت
لام اراده نمایند و از آب سر مراد فت چه سر در ترکی آب را گویند و واو را که استقاد مبهم
مشار الیه گشته در اول آن در آرند بتالیف اتصالی که لفظ سر مشعر است و بقول و کشو
نیمی مراد آن داشته آید که یمی از آب سوی ماده حاصله است پس بتقدیر ضمیر آب دیگر پیدا
گردد و درین هنگام ازان همین لفظ آب مراد باشد و از تیه آب که یای موحده هست یا
تحتانی اراده کرده در آخر نهاده شود و این همه اجمالی ست که مذکور می شود ترکیب و
تحلیل ثنائی و تصحیف کنائیه استقاد مبهم و تکرار اسلوب حرفی و تالیف اتصالی که لفظ سر مشعر
است بآن مثالثا تیهی ز آب سر گفته و کاف خواسته خواه مترادف استقاد مطلعی و اسلوب
حرفی و اسلوب اختصاری و خواه باستقاد مطلعی و اسلوب حرفی و استقاد مبهم و کشو گفته و تیه
خواسته ترکیب و تحلیل ثنائی و تصحیف و نیمی نیافت تا ب گفته و قاف کتوبی گرفته تحلیل
ثنائی و ترکیب تخصیصی ولاً و آنچه از اعمال تسهیلی ست مثلا ثنیا و استقاد مبهم و قلب و تسمیه
گو هر دو هم تحلیل زیاده از دو حرف چنانکه در اسم کسوف و شلخ سه

کیشت اسپه حاصل ازان ماه پر شتاب		نیمی ز آب سرکش و نیمی نیافت آب

اولا از ماه یاس خواسته باشتراک و اسلوب اختصاری و بقول او نیمی کاف گرفته
باستقاد مبهم و بعبارت ز آب سر همین کلمه مسمی اراده کرده خواه مترادف و استقاد مطلعی
چنانکه در اسم ولی در ضمن لمعه گذشت در گوهر اول این سلک و خواه باسلوب حرفی
و استقاد مطلعی و گفته کشو نیمی فی و واو یا است آورده ترکیب تخصیصی و تحلیل ثنائی

ازناو تصحیف و انتقاد میم و تحلیل ثلاثی تا شیا و اسقاط عینی و بقول او آفت تاب حرف
ف خواسته ترکیب و قلب و تسمیه لمعه یافت راسه جز کرده یکی با نون ترکیب یافته و دیگر
با ب تا شیا بعبارت شیمی زآب سرکش میم گرفته تراوف و انتقاد میم و اسقاط عینی که
سرکشش عینی یا زبان شعر بران ست و بعبارت شیمی آن آبجد از تحلیل و ترکیب تخصیصی
یای تحتانی که در لفظ فی مشار الیه ست با انتقاد میم بالف تبدیل یافته و ف تا ب گفته
و تقلیب رقم هندسی فای مکتوبی امر کرده و حرف ش ع گرفته ترکیب اسلوب حرفی و اسلوب رقمی
و قلب و قسمی از تبدیل لمعه یافت سه چهار جز کرده یکی یای تحتانی که به نون نفی ترکیب گرفت
دوم الف که آن را بجای یای لفظی نهاد سوم حرف ف که قلب شده چهارم تای فوقانی
که بلفظ آمده ترکیب یافت سلک سوم ترکیب آن مفرد و آن تی لفظی ست که ترکیب معنی
شعری ترکیب باشد پس اگر مراد ازان معنی ست همان مقصود چه بحسب اصطلاح اهل این
صناعت افاده معنی ترکیبی است که از جمله اعمال تسهیلی ست اگر مراد لفظ بود آن لفظ با ق
تمام یا بعضی اسم باشد آنرا ترکیب تخصیصی گویند و مفردی که مراد ازان لفظ بود گاهی بود
آنچه مطلوب نباشد بل بجمله تصرفی دیگر هم در اعمال تسهیلی و هم تحصیلی بکار آید و با امثله این
هر سه ترکیب را گزارش دهیم و ترتیب را درین محل معکوس گردانیم و این سلک را سه گوهر آریم
گوهر اول آنچه در اعمال تسهیلی بکار آید و آن در عمل انتقاد و در اسم سها گذشت و نیز چنانکه در
اسم یاکب سیخ کشت اسید حاصل آن ترکیب عتاب شیمی زآب سرکش و نیمی نیافت بت
از تا ه لام ملفوظی اراده کرده با اشتراک و اسلوب انحصاری و تسمیه و بعبارت شیمی زآب
سر حرف میم که تراوف و انتقاد میم حاصل شده بعمل تبدیل در موضع لام مکتوبی درآید
که با انتقاد مطلع تعیین گشته و تشویح گفته و از گشو ترکیب و تحلیل و تصحیف سه اراده کرده

و سو با نتقاد طرفی عبارت ست از حرف اخیر لفظ تا که آب عبارت ازان ست و از آن لب
خواسته با سلوب حرفی و کاف گرفته با نتقاد مبهم لمعه این اسم را بدین وجه نیز توجیه
توان کرد که اول از عبارت حاصل آنکه گرفته پس میم مراد داشته بتحلیل و تکرار اسلوب حرفی
و بعبارت زان ماهیی نزآب سر مراد آن داشته که میمی از ماه سر لفظ ماست پس با بیت
آمد با شهر اکسه اسلوب انحصاری و درین جا خواه سی مراد باشد خواه یک و با نتقاد مبهم و ترادف
و انتقاد مطلعی تبدیل یا ازان آم خواسته بترادف و کشتیی نیافت آب گفته و مراد آن داشته
که حرف اخیر لفظ ماهیه خود را نیافت پس کاف بدست آمد بترکیب و تحلیل و تصحیف و ترادف
و انتقاد طرفی و اسلوب حرفی و انتقاد مبهم و اسقاط عینی و درین توجیه آب مقید است
که بخبر واقع شده و سو فاعل فعل منفی ست و میم مفعول آن و این جمله خبر مبتدا ست و
اگر فاعل نیافت آب را گوئی لفظ سو مفعول بود و میم بدل البعض پس حاصل آن عبارت
این باشد که آب ماهیه از سوی خود نیافت و ضرور ست که چون بعد انداختن ماهیه از سوی
لفظی ماهیه دیگر بدست آید سوی دیگرش نیز بجا بوده باشد و دال برین ست فاعلیت
آب فعل را چه اگر سوی مذکور معتبر نبود اسناد فعل بسوی جزوی باید که ماهیه آن اسقاط
یافته نه بسوی تمام لفظ آب و این معنی ست دقیق که دریافت آنرا خیلی فکر باریک باید و
از جمله لطائف و نفائس این فن ست و برهمین ضابطه مبنی ست توجیه اسم قباد در بحث
اسقاط عینی و آباد در بحث قلبی که احتمال تالیف اتصالی نیز در وی راه دارد و لمعه ازین
عالم ست توجیه این اسم بطرز تازه و آن چنین ست که از ماه رائی ملفوظی خواسته بترادف
و تلمیح و تسمیه و نیمی ز آب میم بترادف و انتقاد مبهم و بعبارت ازان ماهیی ز آب سر تبدیل
حرف اول رای مذکور بمیم خواسته که با نتقاد مطلعی متعین گشته و کشتیی نیافت آب گفته

و میم و کاف خواسته بضابطهٔ مذکوره و اعمال مزبوره ملمعه چون ازین امور فارغ شدم
اکنون مثالی دیگر آرم که مشتمل بر همین ضابطهٔ الف مثال بالاست والحق بسبب
آنکه خالی از جدت و نوعی نیست استغراق جسیم سیدیها چنانکه در اسم قباب ۵

کشت امید حاصل ازان ماه پر عتاب		نیمی ز آب سرکش و نیمی نیافت آب

بعبارت ازان ماهیی نه آب سر قب خواسته بترادف و تلمیح و اسلوب حرفی و اسلوب
احصائی و تخصیص و انتقاد مطلعی و تبدیل و کشتو نیمی نیافت آب گفته و آب بدست
آورده چه سوی آب حرف ب است و ازان بلفظی خواسته چون نیمهٔ آن ساقط شود
حرف ب باقی مانده با الف اول آب شود و وجه غرابت اینکه آنچه پیش از عمل بوده بعد از
عمل نیز همان است ملمعه اکنون آنچه در تحلیل بکار آید بر گزارم چنانکه در اسم طلاب ۵

کشت امید حاصل ازان ماه پر عتاب		نیمی ز آب سرکش و نیمی نیافت آب

از ماه لام مکتوبی مراد شده باشتراک اسلوب انحصاری و میم که بترادف و انتقاد
مبهم نیمی ز آب عبارت ازان است بتالیف اتصالی در اول آن در آمده که لفظ سر مشعر
بر الف است و کشتو نیمی گفته و از کشته چنانکه بتکرار گذشت سو تحصیل کرده و اسطه تالیف
نموده و نیمی عبارت است از نیمهٔ همان لفظ ما که یک نیمهٔ آن در اول لام در آمده بود
پس الف که بانتقاد مبهم اشارات بپایان رفته در آخر حروف حاصله در آمده گوهر دوم
ترکیب تفصیلی چنانکه در اسم کبس و خلب و حالم ۵ کشت امید حاصل ازان
ماه پر عتاب ۵ نیمی ز آب سرکش و نیمی نیافت آب ۵ اولا مرکب شو گفته و بترکیب
و تحلیل و انتقاد مطلعی و تبدیل لفظ گو خواسته و نیمی نیافت آب سین مهمله
گرفته و یکی ازان هر دو وجه که در لفظ آب در اسم کسوفت در گوهر دوم تحلیل

مبین شد و بانتقاد مبهم و اسقاط عینی ثانیاً بعبارت ماه برج تاب بخع گرفته تحلیل و
ترکیب تنصیصی و تلمیح انتقادی و قلب وشتمی از تبدیل که در محل خودش گفته آید و به پیچ
ز آب بای موحده حاصل نموده و تنصیص و انتقاد مبهم سرکش گفته و بای فارسی را
که بانتقاد مطلق متعین گشته از حروف حاصله ساقط نموده باسقاط عینی و نهی نی
آفتاب تحلیل ثنائی و ترکیب اولاً نظر به نی و ثانیاً نظر با فتاب به ترادف کذلک اشتراک
و تسمیه انتقادی و انتقاد مبهم مراد آن داشته که حرف خ مبدل بلام است ثالثاً همه
اعمال بدستور الا آنکه نهی ز آب میم و به تمیه لا الف خواسته لمعه در بیان این عمل که
چند از پرده این معما برآمده اند که همین عبارت کش و نهی نیافت آب باشد که اختلاف
توجیه هر یابه افاده بعضی از زیاده اسمی دیگر کنند و در هر وجه بلطفی دیگر و لذتی غریب نصیب
طبایع انصاف پرست گردد چنانکه در اسم نور و قبول و باشه و نوشین و
کاوس سه کشت اسم حاصل از آن ماه پر عتاب و نهی ز آب سرکش و نهی نیافت
آب ۰۰ اولاً از آن ماه نهی ز آب سر گفته و یا حاصل کرده باشتراک و اسلوب انحصاری
و انتقاد مبهم و ترادف و انتقاد مطلق و تبدیل و از یا حوت گرفته تلمیح چنانکه در عمل مذکور
دریافت کنی و از آن نون بکتوبی بترادف و اشتراک و تسمیه و کشو نهی نی آفتاب
گفته و بعد از ترکیب و تحلیل اولاً در کشو و ثانیاً در نی آفتاب و ترادف و اشتراک
مراد آن داشته که مانند لفظ شو نیمه ز نیست ای چنانکه شو نیمه ندارد زر نیز نیمه ندارد
پس از اول واو و از ثانی زای معجمه بدست آید لمعه کاف که یک جزو مهمل است
مفید معنی تصحیف نیست بل بجهت تمثیل امریست با مری دیگر و همچنین است در اسمای
باقی ثانیاً از آن ماه نهی ز آب سر گفته و قب ساخته چنانکه در اسم قباب در گوهر اول

مبین کردیم و کشو نیمی نی آفتاب گفته و مراد آن داشته چنانکه شو نیمی نی همچنان آفتاب
نیمی نی و هر یک بمعنی دیگرست شو نیمی نی باین معنی که شین معجمه ازان ساقط است
و آفتاب نیمی نی باین معنی که نیمهٔ لفظ نی حرف سین ست و ازین لام بدست
آمده بوسیلهٔ اسلوب اسمی ثالثاً بعبارت ازان ماه نیمی ز آب سر لفظ با بدست آورده
بترادف و تلمیح و تسمیه و تخصیص و انتقاد سهم و انتقاد مطلعی و تبدیل و بعبارت کشو
نیمی نیافت آب شین معجمه حاصل کرده چه مراد آن ست که چنانکه شو نیم نیافت
آب نیز نیم نیافت که باسلوب حرفی مراد ازان سه است رابعاً بعبارت ازان ماه نیمی
ز آب سر نون گرفته چنانکه در اسم نور روشن شد و کشو نیمی نیافت تا بای چنانکه شوا
معکوس کنی همچنین لفظ نی را که نیمهٔ نیاف ست نیز معکوس بکن خامساً بعبارت
ازان ماه نیمی ز آب سر کا خواسته باشتراک اسلوب انحصاری و ترادف و انتقاد مطلعی و
تبدیل و توجیه عبارت کشو نیمی نیافت آب چنان ست که در اسم باشه گذشت لا الٰه
حاصل درین مقام واو و سین مهمله است و چون اعمال در اسم اول مذکور شد اعاده
آن هر دفعه تطویل لاطائل بود و لمعه و متضمن همین کاف ست این مثال لهم شعر
بترکیب تخصیصی ست میمونه کشت امید حاصل ازان ماه پر عتاب ماه نیمی ز آب
سرکش و نیمی نیافت آب ✱ بعبارت ازان ماه نیمی ز آب سرکشو مراد آن داشته که
نیمی از لفظ ماه سر لفظ می ست که ماه عبارت ازان ست چنانکه نیمی ازان یعنی از لفظ
ماه سر لفظ شو ست و ازین جمله میمو حاصل شد باشتراک اسلوب انحصاری و ترادف
و بترکیب تخصیصی و تحلیل و انتقاد سهم و انتقاد مطلعی و تبدیل و نیمی نیافت آب گفته و مراد
آن داشته که لفظ سه نیمهٔ خود را ازان یافت پس نه حاصل شد باسلوب حرفی

تخصیص و انتقاد مبهم و تبدیل گوهر سوم باخن فیه چنانکه در اسم آمل سـه

گشت امید حاصل ازان ماه پر عتاب	نیمی ز آب سرکش و نیمی نیافت آب

بعبارت ازان ماه نیمی ز آب سر مراد آن است که حرف اول را می ملفوظی مبدل بلفظ
یک است بترادف و تلمیح و تسمیه انتقاد مبهم و اسلوب حرفی و انتقاد سطلعی و تبدیل به
بعبارت کشو بعد از تحلیل و ترکیبی که مقصود بالتمثیل است از حروف حاله کاف ساقط کرده
باسقاط مثلے چه مراد از شوا مرست آشستن و از حروف باقی که یا باشد ام خواسته و حرف ا
و از نیمی نی آفتاب لام اراده کرده بتحلیل و ترکیب تصحیفی اولاً و آنچه مقصود بالتمثیل است
ثانیاً و بترادف و تلمیح و انتقاد مبهم و تبدیل و اسلوب اسمی سلک چهارم تبدیل و آن وضع
حرفیست یا بیشتر بجای دیگری بی وسیله تصحیف و شرط این عمل آنست که ابدال بهیچ
اشارت حاصل شود و ارباب این فن مبدل منه را فاسد و مبدل را کائن نام کرده و انچه
این را دانستی اکنون بر لوح حافظه بنگار و بخاطر دقیقه سنج بسپار که با ذات فاسد بذات کائن
بدل میگردد و این را تبدیل ذاتی گویند چه تصرف در ذات لفظ است یا ذات فاسد بجای
خود مانده بعضی از اعراضش مختلف می شود و آن ذات متغیر گشته چیز دیگر میگردد و این را
تبدیل رقمی نامند چه تصرف در هیأت رقمی لفظ است پس این سلک را دو گوهر باشد
گوهر اول تبدیل ذاتی بذات چنانکه در اسم آمان و سما و ارم و سمرا سـه

گشت امید حاصل ازان ماه پر عتاب	نیمی ز آب سرکش و نیمی نیافت آب

اولاً نیمی ز آب سرکشو گفته و آم خواسته بترادف و انتقاد مبهم و ترکیب و تحلیل و تصحیف و
انتقاد طرفی و تالیف اتصالی یا قلب بنا بر احتمالی که در امثال این صور ممکن است چنانکه
در آخر کتاب در ضمن لمعه سیم آن پی بری پس این عبارت چنین باشد که نیمه لفظ ما

میم سر اوامی در اول او حرفیست که در آخر ماست واگر لفظ نیمی انگذارند تحصیل ام بی تکلف خواهد بود امی در اول لفظ ما حرفیست که در آخر اوست و بعبارت نیمی نیافت آب نون را بجای حرف آخر آب خواسته و آن حاصل کرده به تخصیص و انتقاد میم و تبدیل که مقصود بالتمثیل ست ثانیا نیمی ز آب سرکش میم گرفته بترادف و انتقاد میم و اسقاط عینی که سرکش بمعنی نافرمان بمعنی ست ازان یا با انتقاد میم و تسمیه انتقاد مطلقی و اسقاط عینی و تکرار با اسلوب حرفی و از عبارت نیمه نی آفتاب سا حاصل کرده تحلیل ثنائی و ترکیب و ترادف اولا و انتقاد میم و ترکیب و ترادف ثانیا و تلمیح و تبدیل ثالثا بعبارت نیمی ز آب سرکش لفظ ا گرفته با انتقاد میم و تسمیه انتقاد مطلقی و اسقاط عینی و اگر سرکش را موافق توجیه اول سیم ثانی گیرند الف ممدوده بدست آید به تخصیص و انتقاد میم و اسقاط عینی نیمی نی آفتاب گفته و تحلیل ثنائی و ترکیب تنصیصی اولا و ترکیبی که از اعمال تسهیلی ست ثانیا و ترادف و اشتراک مراد آن داشته که لفظ نی که به تنصیص انتقادی عبارتست از یا و نون لفظ نیم مبدل ست بلفظ در را الغا از ماه نیمی ز آب گفته و در احاصل نموده بترادف اولا دریا و قمر و تلمیح و ترادف ثانیا در آب و ما و انتقاد میم و تبدیل و سرکش نیمی گفته و مراد آن داشته که نیمه لفظ سو در اول حروف حاصله ست بترکیب و تحلیل و تصحیف و انتقاد میم و تالیف اتصالی که سر عبارت ازان ست لمعه و چکین ست که گویش و گردن این نام را بنر لویه این طرز تازه تحلی کنند که بعبارت نیمی ز آب سر وضع لفظ سر بجای میم با خواسته گوهر دو هم تغیرات حرفی بسبب وقوع اختلاف در عرضی از اعراضش و این را صورتها ست درین مقام بعضی ازان اشعار کنیم چنانکه در

اسم کاس سرا و جیب سه
نیمی ز آب سرکش بی نیافت آب

گشت اسیر حاصل ازان با هر عتاب
اولا نیمی ز آب گرفته و کاف ملتوی خواسته

بترادف واستقاد سطامی واسلوب حرفی واسلوب احصائی وتبدیل که مقصود بالتمثیل ست و
کاف بالف که در لفظ باست کاشد و بلفظ کشتونیمی سین مهمله خواست بترکیب تنصیصی تحلیل
وتصحیف واستقاد مبهم لمعه حصول نسبت بواسطه نیمی باسلوب احصائی ست و درآمدن
کاف بملاحظه آن بجای میم بعمل تبدیل ست این ست فائده جلیله که یاد گرفتنی و بخاطر
نگاهداشتنی ست ثانیاً بعبارت نیمی ز آب سر لفظ سرت تحصیل کرده بتنصیص واستقاد
مبهم و میم اول تبدیل و بعبارت کشتونیمی الف گرفته بترکیب وتحلیل وتصحیف واستقاد
طرفی واسلوب حرفی واسلوب احصائی وتبدیل که مقصود بالتمثیل ست ثالثاً
بعبارت حاصل اذان ماه حسی خواسته بتحلیل وتسمیه واشتراک واسلوب انحصاری و
تالیف اتصالی که سودای کلمه یحصل ست و بعبارت نیمی ز آب سرکش بای موحده تحصیل کرده
باینصورت که مراد از آب ماست بترادف و بتعبیر آن میم مکتوبی باستقاد مبهم و چون سر
میم را که در رسم الخط بشکل گره باشد بکشنده‌ای بردارند دنباله او بعینه بصورت چنگ
دو باقی ماند درج دوم در پیرایش عرائس با جمال تحصیلی و این درج محتوی ست بر
نه سلک سلک اول تنصیص و تخصیص و این عبارت ست از ذکر تمام یا بعض
آنچه مقصود باشد بصریح و اراده آن بعینه بی آنکه بترادف یا بکنایه یا غیر آن خواسته
شود چنانکه در اسم سبا و عیبه و کاشف و رؤف و کشت
امید حاصل اذان ماه پر عتاب بانیمی ز آب سرکش نیمی نیافت آب ماه اولاً
اذان ماه نیمی گفته و سین مهمله خواسته باشتراک واسلوب انحصاری واستقاد مبهم و بعبارت
ز آب سرکش بای موحده بتنصیص و تخصیص که مقصود بالتمثیل ست واستقاد مطلع
و استقاط نیمی و گفته نیمی نیافت آب و الف گرفته بتنصیص و تخصیص که هم مقصود

بالتمثیل ست وانتقاد مبهم واسقاط عینی ثانیاً بعبارت ماه برج تعیک خواسته چه از ماه
یک گرفته باشتراک اسلوب انحصاری پس حرف ع که بتخصیص و تحلیل گرفته بتالیف
امتزاجی در میان آن در آمده که لفظ پر اشارت بآن میکند و گفته تاب و قلب آن خواسته
و بهیمی ز آب باء موحده حاصل کرده بتخصیص وانتقاد مبهم و به سرکش حرف اول که بانتقاد مطلقی
تعیین یافته از ماده حاصله ساقط گشته و بهیمی نیافت آب های مسمی گرفته باسلوب حرفی و انتقاد
مبهم و اسقاط عینی ثالثاً گیتی ز آب سرک گفته و کا حاصل کرده بتخصیص یا ترادف و انتقاد مبهم و تحلیل و
تالیف اتصالی که لفظ سر مشهر بران ست چه مراد آن ست که در اول الف کاف ست و شو نهیمی نی
گفته و شین معجمه گرفته بترکیب تخصیصی اولاً در شین و واو و تحلیل ثلاثی و ترکیبی که از اعمال تسهیلی ست ثانیاً
در فی و هم در تاب که در تحصیل حرف فا بکار خواهد آمد و بانتقاد مبهم و اسقاط عینی و گفته آف تاب و فای
ملتوی گرفته به عمل قلب و تسمیه رابعاً سر کشو نهیمی نی گفته و کاف را بمعنی که در ترکیب تخصیصی در لمعه
گفته آمده اسم گرفته و از عبارت مذکوره مراد آن داشته که لفظ سر نهیمی نیست چنانکه شو نهیمی نیست
پس امی مهمله و واو حاصل شد بتخصیص و ترکیب تخصیصی و تحلیل در لفظ کشو اولاً و انتقاد مبهم و تحلیل ثانیاً
در فعل نفی و ترکیب و گفته اف تاب و فای ملتوی گرفته چنانکه گذشت سلک دوم تسمیه
این عبارتست از ذکر اسم حرفی و اراده مسمی و بالعکس پس این سلک را دو گوهر باشد اما
گوهر اول چنانکه در اسم حلوا و کشاف و ذکاء کشت امید حاصل از ان
ماه پر هتاب مهیمی ز آب سرکش و نهیمی نیافت آب مه اولاً بعبارت حاصل از ان
ماه تحصیل کرده به تحلیل و تسمیه و اشتراک و اسلوب انحصاری و تالیف اتصالی که از لفظ
حاصل مستفاد شده و بهیمی ز آب سرکش واو گرفته بانتقاد مبهم و اسلوب حرفی و انتقاد
مطلقی و اسقاط عینی و بهیمی نیافت آب الف خواه بتخصیص و انتقاد مبهم و اسقاط عینی و خواه

بترادف و هر دو محل باقی ثانیاً از آب سرکش گفته و کشا حاصل کرده بترادف و انتقاد سطلعی و
تصحیف و تبدیل و نیمی نیاف تاب فای مکتوبی حاصل کرده به تحلیل و ترکیب و انتقاد مبهم و قلب
و تسمیه ثالثاً از لفظ آن که اسم اشارت ست و ابدال معجمه خواسته بترادف چه ذا در قریب و بعید
هر دو مستعمل ست کما صرح به النحاة و از ماه لام مسمی باشتراک اسلوب انحصاری و لام را بوسیله
حرف از ازان ذا نموده لفظ ذال بهم رسانیده و نیمی گرفته بتسمیه و نیمی ز آب سر گفته و کاف خواسته
بترادف و انتقاد سطلعی و اسلوب حرفی و اسلوب احصائی و قسمی از تبدیل که در محل خودش
در ضمن لمعه گذشت و باشد که از سر آب یک خواهند به انتقاد سطلعی و اسلوب حرفی و
ازان کاف گیرند بانتقاد مبهم و کشو نیمی گفته و از کشو سو خواسته کما هو المراد و بدان اشارت
رفته بطرف بای موحده اب بانتقاد طرفی و عدد دو اراده شده باسلوب حرفی و آن
چون نیم شود الف حاصل شود باسلوب احصائی و تبدیلی که در ضمن تحصیل کاف مبین شد
درینصورت تقدیر عبارت نیمی ز آب سر کشو نیمی بطور قصد معمائی چنان خواهد بود که سر آب
نیمی و سو از اب نیمی اما گوهر دوم چنانکه در اسم عباسی مؤلف و سام سه
گشت امید حاصل ازان ماه سر عتاب نیمی ز آب سرکش و نیمی نیافت آب اولاً از ماه
عین مکتوبی خواسته باشتراک و اسلوب انحصاری و اسلوب حرفی و به نیمی ز آب سرکش های اسمی
گرفته بانتقاد مبهم و اسقاط عینی که سرکش بمعنی نافرمان مشعر بران ست و به تسمیه که مقصود
بالتمثیل ست و نیمی نی آفتاب لفظ تی حاصل کرده به تحلیل و ترکیب و ترادف و تلمیح و
انتقاد مبهم و تبدیل ثانیاً حاصل ازان ماه گفته و باسلوب حرفی که حاصل عبارت ان ان
ست سو گرفته و نیمی ز آب سرکش گفته و لف حاصل نموده بانتقاد مبهم و تسمیه که مقصود
بالتمثیل ست و انتقاد سطلعی و اسقاط عینی ثالثاً ازان ماه نیمی ز آب سر گفته و از آب سه

خواسته ترادف چنانکه در گوهر اول سلک تحلیل در بیان استخراج اسم دلی مبین شد و تمام
که ستاره اراده کرده باسلوب حرفی و از ماه لا آم ملفوظی باشتراک و اسلوب انحصاری و تسمیه که مقصود
بالتمثیل است و سین را که باشتقاق سهم مشار الیه گشته بجای حرف اول حروف حاصله نهاده که بجا
مطلعی تعیین یافته سلک سوم تلمیح و این اشارت کردن است بحرفی یا بیشتر که در محل مشهور مسطور
باشد یا مذکور و قید مشهور بجهت آنست که نسبت بهمه کس مفید باشد و آنچه درین فن شهرت دارد
اشارت کردن است بارقام تقویمی که ارباب تنجیم بجهت اختصار اختیار کرده اند مثلاً برای کواکب
سبعه حروف آخر آنها و از برای بروج دوازده گانه برای حمل صفر و برای باقی از ثور تا دلو الف و با و جیم تا یای
تحتانی و برای حوت یا و الف که رقم یازده است چنانکه گفته اند ع از حمل صفر الف ز ثور نشان ب
ز جوزا جیم از سرطان د از اسد دال گیر و سنبله ها ه واو میزان نهاد و عقرب را ز قوس حا طا
نشان جدی نهاد ی دلو یا یا الف با ماهی داد ه و همچنین از برای لیل آح از برای نهار
رای مکتوبی و گاهی باعتبار یوم سهم می شاید که یکی را ازین چیزها ذکر کنند و حرفی از حروف که علامت
اوست مراد دارند و می شاید که حرفی مذکور سازند و آنچه آن حرف علامت اوست خواهند
پس این سلک مشتمل باشد بر دو گوهر اما گوهر اول چنانکه در اسم آرام دهلال و
کاوس در ز وس ع کشت امید حاصل از آن ماه پر عتاب نیمی ز آب سرکش
نیمی نیافت آب ۞ اولاً العبارت از آن ماه مراد آن است که الف که جزو کلمه از است
از آن رای مهمله مسمی است بتحلیل و ترادف و تلمیح که مقصود بالتمثیل است و بتالیف اتصالی
که زای معجمه زان واسطه آن شده و نیمی ز آب سرکش گفته و الف خواسته بتنصیف و انتقاد سهم
و اسقاط یعنی که سرکش بمعنی نافرمان مشعر بر آن است یا بترادف و اعمال باقیه یا نیمی ز آب یا
بود یا انتقاد سهم و تسمیه و حرف اول آن با انتقاد مطلعی مشار الیه گشته از درجه اعتبار ساقط گردد

وبعبارت نیمی نیافت آب میم تحصیل نموده با انتقاد سهم و اسقاط عینی و تکرار اسلوب حرفی با ترادف
و انتقاد سهم و اسقاط عینی ثانیاً از نیمی ز آب سرکش آل خواسته بترادف و انتقاد سهم و اسلوب حرفی
و انتقاد سطلعی و اسقاط عینی و الف را بعد از تصرف مذکوره که در لفظ آ کرده شد بحال داشته
وبعبارت نیمی نی آفتاب لازم خواسته بتحلیل و ترکیب بترادف و تلمیح و تبدیل و اسلوب اسمی
ثالثاً نیمی ز آب سرک گفته و کا خواسته بتشخیص و انتقاد سهم و تحلیل و تالیف اتصالی که سرشته
یا آن پس یعنی اتحادی این عبارت آن باشد که نیمی ز آب که الف ست سر آن کاف سمی ست
پس نیمی نی گفته و داو گرفته بترکیب تشخیصی و انتقاد سهم تحلیل و ترکیب و لا و اسقاط عینی و آفتاب
گفته و سین مهمله بکتوبی خواسته بترکیب ثانیاً و ترادف و تلمیح لمعه معنی اخذ و تحصیل و اینجا از قرینه
مقام مستفاد می شود ای سین را حاصل کن و بگیر الغا حاصل از ان ماه گفته و ای مهمله
خواسته بترادف و تلمیح و نیمی ز آب سرکش و او گرفته با انتقاد سهم و اسلوب حرفی و انتقاد سطلعی و اسقاط
عینی و نیمی نیافت آب سین مهمله تحصیل نموده با سلوب حرفی و انتقاد سهم و اسقاط عینی اما

گوهر دوم چنانکه در اسم هرمی و عقاب و لیلی و تهلیل و انس سه

گشت آسید حاصل از ان ماه سرعناب		نیمی ز آب سرکش و نیمی نیافت آب

اولاً بعبارت نیمی ز آب سرکش میم از لفظ سر انداخته بدست آورده با سلوب حرفی و
انتقاد سهم و تلمیح که مقصود با تمثیل ست و ترادف و انتقاد سطلعی و اسقاط عینی و بعبارت
نیمی نیافت آب یای تحتانی حاصل کرده با انتقاد سهم و اسقاط عینی و تکرار اسلوب حرفی ثانیاً
نیمی ز گفته و عق تحصیل کرده و تلمیح که مقصود بالتمثیل ست و انتقاد سهم و بقول او آب سرکش
الف بترادف و انتقاد سطلعی و اسقاط عینی و از نیمی نیافت آب بای موحده خواسته
بتشخیص و انتقاد سهم و اسقاط عینی ثالثاً از باد لیل خواسته باشتراک اسلوب انحصاری و تلمیح

وبیمی ز آب سرکش ہای تحتانی با انتقاد مبہم و تسمیہ و انتقاد مطلقی و اسقاط عینی سه ایضاً بعبارت
ازان ماه نیمی سیم خواسته بسبب آنکه مراد از ماه مه است بدون الف لقمی از ترادف که در مبحث
خودش مذکور شود وبقول در آب سرکش ہای مکتوبی باسلوب حرفی و انتقاد مطلقی واسقاط
عینی و نیمی نی آفتاب بیل اراده کرده تحلیل و ترکیب و ترادف قسم اول تلمیح و تبدیل و اسلوب
اسمی و تلمیح که مانحن فیه ست خامساً حاصل آ گفته والف گرفته بتحلیل و تنصیص و گفته
نهان ماه نیمی ز آب سر و یا حاصل کرده باشتراک و اسلوب انحصاری و انتقاد مبهم و ترادف
و انتقاد مطلقی و تبدیل و از پا جوت خواسته بتلمیح و از آن نون میمی گرفته بترادف و اشتراک
و تسمیه و کشو نیمی نیافت گفته و سین گرفته بترکیب تنصیصی و تحلیل و تصحیف و انتقاد مبهم و اسقاط عینی
سلک چهارم ترادف واین بودن دو لفظ ست بیک معنی خواه از یک زبان باشند
چون اسد ولیث و مهر و خورشید و خواه از دو زبان چون ماه و قمر خواه آن لفظ بعینه مذکور
گردد درین صورت شاید کلمه مستقل باشد چنانکه در اسم حرب و آکل و حاذق و فراه

وسوال و کاس و آدیبس سه		کشت امید حاصل ازان ماه پر عتاب
نیمی ز آب سرکش و نیمی نیافت آب		

اولاً حاصل ازان ماه گفته و حر گرفته بتحلیل و تسمیه
ترادف که مقصود با تمثیل ست و تلمیح و تألیف اتصالی که سودای کلمه صل ست و نیمی ز آب
گفته دبای موحده گرفته بتنصیص و انتقاد مبهم ثانیاً تحصیل لفظ آم چنانکه در اسم
اران در قسم دوم تبدیل زیور سیمین پوشیده و بعبارت نیمی نی آفتاب لام گرفته بتحلیل و
ترکیب تنصیصی اولاً و ترکیبی که از اعمال تسهیلی ست ثانیاً و ترادفی که مقابل مانحن فیه
ست تلمیح و تبدیل و اسلوب اسمی ثالثاً حاصل ازان گفته و حا بتنصیص و تحلیل
و دال ابجد بترادف گرفته و هر دو را باهم پیوسته بتألیف اتصالی که کلمه صل و ال

ترکیب

بر آنست و ماهی گفته و قاف تحصیل کرده بترادف و تلمیح و اسلوب حرفی و اسلوب اختصاصی
و بعبارت ز آب سر کش الف در باده حاصله بانتقاد مطلعی مشار الیه گشته از درجهٔ اعتبار
ساقط شد باسقاط شلی را لغا از باده قمر خواسته بترادف و بعبارت نیمی ز آب الف گرفته خواه بتخصیص
انتقاد مبهم و خواه بترصیف و عمل مذکور و همین انسب و اولی است چه در صورت الف ساکن بیت
می آید و بعبارت سر کشو قاف را که بانتقاد مطلعی متعین گشته در آخر خواسته بتالیف اتصالی که بعد
از ترکیب و تحلیل و تصحیف مفاد لفظ سوست بمعنی نیافت ات تای موحده حاصل شود
بتخصیص و انتقاد مبهم و اسقاط عینی خامسًا از باده نیمی گفته و سین مکتوبی گرفته باشتراک و اسلوب
انحصاری و انتقاد مبهم از آب سر کش گفته و از آب سو مراد داشته بترادف کا هو و او گرفته بانتقاد
مطلعی و اسقاط عینی و گفته نیمی نیافت تاب و بعد از تحلیل و ترکیب جزوی بنون و جزوی آب از
لفظی که بانتقاد مبهم اشارت بدان رفته لا مراد داشته بترادف و قلب آن اراده کرده سادسًا
از باده نیمی گفته و کاف خواسته باشتراک و اسلوب انحصاری و انتقاد مبهم و از آب سر کش گفته و
الف گرفته بترادف و انتقاد مطلعی و اسقاط عینی و گفته نیمی نیافت آب سین گرفته باسلوب حرفی
و انتقاد مبهم و اسقاط عینی لمعه و بطرز دیگر چنین که از ان باده نیمی ز آب سر گفته و کا بدست آورده
باشتراک و اسلوب انحصاری و انتقاد مبهم و بترادف و انتقاد مطلعی و تبدیل و بعبارت کشد
همین سین مکتوبی بتحصیل نموده بترکیب تشبیهی و تحلیل و تصحیف و انتقاد مبهم لمعه و چنین نیز
توان گفت که بعبارت از ان ماهی ز آب یکا خواسته باشتراک و اسلوب انحصاری و بترادف
و انتقاد مبهم و تبدیل و بقول او سر کش یای تحتانی که مشار الیه انتقادی ست از درجهٔ اعتبار ساقط
شده باسقاط عینی و به نیمی نیافت اب سین گرفته خواه بترادف که از آب سو خواسته کا هو خواه
باسلوب حرفی که از ان شه مراد داشته و انتقاد مبهم و اسقاط عینی سابعًا از باده یک

خواسته باشد الف اسلوب انحصاری و از آن الف اراده کرده باسلوب اسمی یعنی نیست آب گفته و واو
گرفته مترادف کام و به انتقاد اسم و سرکش یعنی یا آفتاب گفته و مراد آن داشته که لفظ یعنی که یعنی لب
آفتاب تحصیل شده است و در آخر است لب بلفظ لب بیست آمده معه و توجیه این است اگر چنین کنند
ممکن که بهتر از اول باشد که بقول او از ماه یعنی الف تحصیل نموده مترادف که مقصود و با تحصیل است
و تلمیح و تسمیه و انتقاد اسم و بعبارت ز آب سرکش واو تحصیل کرده مترادف که اسم مقصود
با تحصیل است کام را بانتقاد مطلعی و اسقاط عینی و گفته یعنی نی و یا یعنی تنها نی خواسته تحلیل و ترکیب
تنصیصی و انتقاد اسم و از آفتاب سین اراده کرده بترکیبی که از اعمال تسهیلی است و مترادف که
مقابل با حسن فیه است و تلمیح و معنی اخذ و تحصیل بقرینهٔ مقام مستفاد شده و چنانکه در کوه
اول تلمیح در اسم کاوس در ضمن معمه بیان کرده آید و شاید که مستقل نباشد چنانکه در اسم صالح

گشت امید حاصل از آن ماه پر عتاب		یعنی ز آب سرکش و یعنی نیافت آب

بعبارت یعنی ز آب سرکش واو حاصل نموده بانتقاد اسم و اسلوب حرفی و انتقاد مطلعی و
اسقاط عینی و یعنی نی آفتاب بتحلیل ثنائی و ترکیب خردی بیرون و جز وی آب الفاظ نی لا
اراده کرده مترادف و الف آن از که مشار الیه است بانتقاد اسم یعنی بیان نموده که مترادف
واشرک و تسمیه حاصل شده و خواه در ضمن عملی دیگر از اعمال تحصیلی چنانکه در اسم صالح

گشت امید حاصل از آن ماه پر عتاب		یعنی ز آب سرکش و یعنی نیافت آب

یعنی ز آب آنکه خواسته بانتقاد اسم و تکرار اسلوب حرفی و تسمیه و مترادف که مقصود و با یل
است و به سرکش الف از که مشار الیه بانتقاد مطلعی اند در حیز اعتبار ساقط کرده و به یعنی
نی آفتاب کام خواسته چنانکه در اول گذشته هم و درین محل لمعه حضرت
سامی و جناب گرامی مولوی عبد الرحمن جامی قدس سره در رساله حلیه حلل فرموده اند

که از جزئیات طریق ترادف ست ذکر لفظی و اراده لفظی دیگر که یکی ازان دو لفظ مخفف دیگر باشد چون اذ از آه سه و از شاه شه و از زاه زه چنانکه در اسم حسام ه کشت امید حاصل ازان ماه پر عتاب یعنی ز آب سرکش و نیمی نیافت آب را از ماه مه خواسته ترادفی که مقصود با تمثیل ست و نیمی ز آب سرکش الف با انتقاد میم و تسمیه و انتقاد مطلعی و اسقاط عینی و بعبارت نیمی نیافت آب میم اراده کرده و ترادف و انتقاد میم و اسقاط عینی لمعه بعضی از ارباب این فن نوشته اند که از قبیل ترادف ست ذکر یا و یا و ها و اراده بی و

بی و هی چنانکه در اسم حلیمه ه		کشت امید حاصل ازان ماه پر عتاب
نیمی ز آب سرکش و نیمی نیافت آب		حاصل ازان ماه گفته حتی ولا لم گرفته

اول تحلیل و ترادفی که مقصود با تمثیل ست و دوم باشتراک اسلوب انحصاری ده هزار و را با هم پیوسته بتالیف اتصالی که مفاد کلمه حل ست بعنی ز آب ها ی اسمی گرفته باسلوب حرفی و انتقاد میم سلک پنجم اشتراک و این بودن لفظی ست بچند معنی چون ماه بمعنی قمر و شهر و عین بمعنی چشم و آفتاب و زر و حرف معروف و امثال آن چنانکه در اسم لوا و شهرواسه کشت امید حاصل ازان ماه پر عتاب نیمی ز آب سرکش و نیمی نیافت آب اولاً از ماه لام خواسته باشتراک اسلوب انحصاری و نیمی ز آب سرکش و آو گرفته با انتقاد میم و اسلوب حرفی و انتقاد مطلعی و اسقاط عینی و به نیمی نیافت آب الف خواه به تنصیص و انتقاد بسم اسقاط عینی و خواه ترادف و هر دو عمل مذکور لمعه و توجیه این اسم بطرز دیگر چنین که لام از ماه خواهند کامرو به نیمی ز آب الف خواه به تنصیص و انتقاد میم و خواه ترادف و عمل مذکور و بقول او کشو نیمی واو بترکیب و تحلیل و تصحیف و انتقاد میم و بواسطه

لفظ است که هم واو بر الف اراده نمایند بتالیف اتصالی پس معنی معانی عبارت
نیمی ز آب سرکش و نیمی آن باشد که الف در اول او لفظ سوست در حالی که نیم باشد
ثانیاً از راه شعر خواسته با اشتراک و تحصیل واو و الف بدستوری که گذشت لمعه اصل
این هر دو عمل آنست که اگر از لفظ دیگر معنی خواسته شود که در شعر مراد بوده مترادف است
و اگر غیر آن بود اشتراک مثلا در ما نحن فیه تا اگر از ان قمر خواهند که در شعر همین معنی است
مترادف خواهد بود و اگر شعر اراده کنند که مخالف معنی شعری است اشتراک لمعه بشیر باشد
که اشتمال این هر دو عمل در ضمن یکدیگر مذکور شوند مثلاً لفظ چشم گویند و حرف عین خواهند
یا بالعکس به تقدیر اول گویند که اشتراک در ضمن مترادف است و در صورت ثانی مترادف
در ضمن اشتراک اما اول چنانکه در اسم میر و قانع و سالار و ذاکر و سوار و مارد
و تلمیح گشته آسیه حاصل از ان ماده چهتاب یعنی ز آب سرکش و نیمی نیافت
آب اولاً نیمی ز آب سرکش سیم گرفته مترادف فقط و انتقاد سیم و اسقاط عینی که
سرکش یعنی نافرمان شعر مراد است و نیمی نی آفتاب مراد آن داشته که یک نیمه از
که آفتاب عبارت از ان است نی است پس تیر حاصل شد به تحلیل و ترکیب تخصیصی
اولاً و ترکیبی که از اعمال تسهیلی است ثانیاً و اشتراکی که در ضمن مترادف است و انتقاد
سهم ثالثاً بعبارت حاصل از ان ماده نیمی قاف اراده کرده مترادف فقط و تلمیح و
اسلوب حرفی و اسلوب احصائی و بعبارت ز آب سرکش الف خواسته مترادف
فقط و انتقاد اصطلاحی و اسقاط عینی و نیمی نی آفتاب مراد آن داشته که یای تحتانی
کلمه نی که بتحلیل و ترکیب تخصیصی و انتقاد سهم رسیده مبدل است بحرف علین
کلمه نی که حاصل شده بترکیب و اشتراکی که در ضمن مترادف است و به تسمیه

ثالثاً بعبارت ازناه نیمی سین مهمله خواسته باشتراک واسلوب انحصاری واستقاد مبهم و بعبارت زآب سرکش الف بترادف واستقاد مطلعی واسقاط عینی نیمی فی آفتاب گفته وازفی لا خواسته وآنرا بجای زای معجمه زرکه آفتاب عبارت ازان ومقصود بالتحلیل نمنست نهاده واعمالی که بکار آمد ظاهرست رابعاً حاصل ازان گفته واز لفظ آن فا خواسته بترادف وبه نیمی زآب سرکش کاف اراده کرده باستقاد مبهم واسلوب حرفی واستقاد مطلعی که اشارت بطرف یای نقط یک ست وباسقاط عینی ونیمی فی آفتاب گفته و از لفظ زرکه بتحلیل وترکیب واشتراک درضمن بترادف آفتاب عبارت ازان ست حرف اول که باستقاد مبهم بشارت بدان رفته ساقط گشته بوسیله لفظ آن که بترکیب حاصل شده خامساً زآب سرکشو گفته وسو رابجای میم تا نهاده وتحصیل رای مهمله بدستور یکه گذشت لمعه استخراج این اسم باین طرز نیز طراز ظهور میگیرد که بعبارت ازناه نیمی سین خواسته شود باشتراک واسلوب انحصاری واستقاد مبهم وبعبارت زآب سرکش واو گرفته آید بترادف چه مراد از آب سوست کما مرّ مراراً وباستقاد مطلعی واسقاط عینی ونیمی فی آفتاب مراد آن داشته شود که نیمه آفتاب یعنی زای معجمه زر مبدل بنون ای بالف ست که بعمل تشبیه بدست آمده سادساً ازناه نیمی گفته واز ناه میم خواسته بتقسیمی از ترادف که بالا درضمن لمعه مبین شد وازان میم گرفته که مشار الیه ست باستقاد مبهم وبعبارت زآب سرکش الف بترادف واستقاد مطلعی واسقاط عینی وگفته نیمی فی آفتاب لفظ فی رابجای رای مهمله زر نهاده واعمال بدستور سابعاً ازان باه نیمی زآب سرکشو نیمی فی آفتاب گفته واز ناه لام مکتوبی خواسته واز نیمی آب یای موحده ومراد سطر تالیف اتصالی نموده واز کشو سو گرفته وآن را نیز واسطه تالیف اتصالی کرده ونیمی نز آفتاب باین معنی داشته که نیمی وچنان نیم که لفظ فی دران

مبدل بحرف عین مکتوبیست پس لفظ نیم عم گشت و معنی معمائی تمام عبارت چنانکه حرف
ب اول لام و آخر آن لفظ نیمی ست که نی دران حرف عین ست پوشیده نماند که نی در نیمی به
تنصیص انتقادی متعین گشته و باقی اعمال از آنکه قریب قریب مذکور شد بیتامل ظاهرست
اما دوم چنانکه در اسم جمال سه گشت مهد حاصل از ان ماه ز مهتاب نیمی آب سرکش
نیمی نیافت آب ملبعبارت حاصل از ان ماه لفظ جامد ست و در وی تحلیل و تسمیه و اشتراک اسلوب
انحصاری و اسلوب اسمی و تالیف اتصالی که مودای کلمه وصل ست و معنی معمائی آن عبارت آنست
که جای مکتوبی را بیک اتصال ده که ماه عبارت از ان ست و از نیمی ز آب آم خواسته باعتقاد
مبهم و تکرار اسلوب حرفی و تسمیه ترادفی که در ضمن اشتراک ست و سرکش گفته و الف آن که
باعتقاد مطلق متعین گشته از درجه اعتبار انداخته باسقاط یعنی چه معنی معمائی عبارت
نیمی ز آب سرکش نیست که ام لی سرو نیمی نی آفتاب لام مکتوبی خواسته تحلیل و ترکیب
تنصیصی اولا و ترکیبی که از اعمال تسهیلی ست ثانیا و انتقاد مبهم و ترادف و تلمیح و تبدیل و
اسلوب اسمی مسلک ششم کنایه و آن ذکر چیزی ست که دلالت کند بر حروف و کلمات
مقصوده بوجهی که انتقال ذهن از وی دال بمدلول بواسطه بود و آن واسطه معنی حقیقی
لفظ نباشد والا ترادف و اشتراک خواهد بود و این مسلک مشتمل باشد بر دو گونه گونه اول
ذکر لفظی و اراده لفظی دیگر بواسطه مفهومی که موضوع له لفظ مراد باشد بشرط آنکه لفظ مذکور
را بعینه مقابل آن وضع نکرده باشند بر ضمیر صفا تنویر صافی طینتان که روی آینه دل ضبط
صفای سینه شان چون چهره زنگی تیره و چشم آفتاب از شعشعه دلهای شان چون دیده
اصحاب خیره است روشن میگردانم که ملاکوکبی در رساله خویش چند و صد و آن شد که شاهد
مثال را از پرده همین یک جا جلوه دهد و الحق هر قدر رسائی سعی او پا بیان نتوانست نهاد

کوتاهی نکرد لیکن با آنکه تحدّی این بیت بود سراپاش البدیع چندان دست نیافت و خرمنها را
که در هر گوشه دفین بود به تیشهٔ فکر و کلند اندیشه بیرون نتوانست آورد ازینجاست که در هر مقام
صنایعی اندک وا نمود و با وصف قلت مایه هم آنچه پیشکشی ارباب نظر اختیار کرد لفظی صنعت
مزجات و ازان جمله نیست که از نفائس اجناس توان شمرد و با این همه گوهر این قسم
کنایه و تصحیف جعلی نابسوده دست فکرتش ماند چه ازین مقوله سخن هیچ بر زبان نراند که اظهار را
درین مقام مثالی هست یا نیست و اگر انصاف را کار بندی و طریقهٔ اعتساف نپسندی عنان درین
وادی خطرناک نه انداختن و بقطع این جادهٔ دشوار نپرداختن ناموس رسائی اقدام خامه او
بر باد نمی‌دهد چه هر یکی ازین دو عقبه هفتخوانی ست که رستم را جگر خون کند و اسفندیار را زهره آب
سازد نا هم دستیاری خضر هدایت را که در هر مقام قائد شد و این بی راه را براه آورد و از کجی
حصول این کام و وصول باین مرام عطیه‌ایست که روزی هر کس نشود و ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء سپس فضل او میکشد عنان مرام ما نه سعی خویشتن نکنیم اکنون رخت
درین منزل بر گشاییم و گوهر گرانمایه که از سفر سراسر سود عالم قدس ذخیرهٔ دامان خیال ارم
یا ارباب نظر باز نماییم و چون توشهٔ راه هنوز در انبانم هست همین که حرف گرانمایگی خویش
در کام و دهان کامل عیاران بلندنگاه با نثارم سر راه افگنم و نفسی راست کرده صنایعی
نادر نادره سنجان دشوارپسند کنم که بی خویش از جا در آیند و زبان با حسنت و آفرین
طراوت آن جنس کمیاب بر گشایند بار دیگر توفیق از فضل حضرت باری می جوییم و
بخدمت صاحب دستگاهان بلند فطرت میگوییم که مثال این قسم سنت آنچه بر زبان قلم
میرود در رسم کاوش سر کشت امید حاصل ازان ماه بر عیاث نمی زآب سرکش و
نمی نیافت آب که آزان ماه نمی گفته و کاف خواسته با شراک و سلوب انحصاری و

انتقاد مبهم و ز آب سرکش گفته و الف گرفته تبرادف و انتقاد مطلق و اسقاط عینی و گفته نهی نیافت
آب و معنی مجازی نهی را فاعل فعل منفی و آب را مفعول آن قرار داده و نهی تشنه خواسته بکنایه که مقصود
بالتمثیل ست چه هر که آب نیابد تشنه باشد و از عبارت نهی تشنه تحلیل و انتقاد مبهم و اسقاط
عینی مراد داشته که نهیه لفظ تشش که تای فوقانی باشد نیست پس شین معجمه بدست آمده
گوهر دوم ذکر لفظی و اراده لفظی دیگر بواسطه معنی بشرط آنکه دلالت اول بر ثانی بطریق
تسمیه و تلمیح نباشد و این را صورتها ست بعضی از ان در ضمن امثله واضح میگردد چنانکه در
اسم تهامی و ایوب که گشت مه حاصل از ان باده پر عتاب نهی ز آب سرکش نهی نیافت
آب ایوب اولا ز آب سرکش گفته و از کشو سو خواسته بترکیب و تحلیل و تصحیف دانه آب
یا سنوبه حرفی و سو عبارت ست از سوی لفظ آب که به تقدیر ضمیر حاصل شده و حاصل این
عبارت چنان باشد که سر لفظ سه سوی لفظ آب ست پس به شد با انتقاد مطلق و کنایه و انتقاد
طرفی و تبدیل و نهی نیافت آب گفته و الف گرفته بترادف یا به تخصیص و انتقاد مبهم و اسقاط عینی تا نیما
حاصل آمد گفته و الف گرفته تحلیل و تخصیص و زان ها و نهی گفته و یای تحتانی حاصل نمود و با شتر اک
و اسلوب انحصاری و انتقاد مبهم ز آب سرکشو گفته و کشو ب گرفته بترکیب تصحیفی و تخصیص و انتقاد
مطلق و تبدیل و آب که در عبارت نهی نیافت آب ست بکنایه عبارت ست از آبی که بتصرف
مذکور کشو ب گشته چون آن نهی نیابد لفظ کش از درجه اعتبار ساقط شود سلک هفتم
تصحیف و آن عبارتست از تغییر صورت خطی بمحو و اثبات نقطه و این سلک مشتمل دو گوهرست
گوهر اول تصحیف وضعی و آن چنان ست که مفردی آورده شود که دال باشد بر تصحیف
بی تعرض بمحو و اثبات نقطه چون لفظ صورت و نقش و شکل و رسم و کاف تشبیه و امثال
آن چنانکه در اسم ایوب و یوسف و سوال و [illegible] کشت [illegible] امید

یا حل

حاصل ازان ماه سپهر حجابست یعنی ز آب سر کش و نیمی نیافت آب اولاً از ماه الف مراد شده
باشتراک و اسلوب انحصاری و اسلوب اسمی و بعبارت نیمی ز آب سر جیم ملفوظی بتنصیص و اسلوب
حرفی و انتقاد مطلعی و تبدیل و مکتوبی خواسته شده بتسمیه از کشو سو مراد داشته بترکیب تنصیصی
و تحلیل و تصحیف ضمنی و گفته نیمی نی و سین او که بانتقاد مبهم مشار الیه گشته بوسیله لفظ ق از
درجه اعتبار ساقط شده و بعبارت آفتاب فای مکتوبی گرفته بترکیب یک حرف و تحلیل
بلفظ آب و قلب و تسمیه ثانیاً از ماه یک خواسته باشتراک و اسلوب انحصاری و نیمی از شا
شده بیای تحتانی آن بانتقاد مبهم و بقول او ز آب سر لفظ احد خواسته و ازان دال مکتوبی
اراده نموده بانتقاد مطلعی و تکرار اسلوب حرفی و تسمیه اگر از آب سو مراد داشته عبارت
ز ان ماه نیمی آب سر را بوسیله تحصیل لفظ بو گردانند باین طور یای تحتانی را خواه آن نیمه از یک باشد
خواه از نی بجای سین سو نهند بهتر باشد و کشو نیمی نی گفته و سین حاصل نموده بترکیب و تحلیل الا
و تصحیف ضمنی و انتقاد مبهم و تحلیل ثالثاً و ترکیب از آفتاب فای مکتوبی گرفته بترکیب و
قلب و تسمیه لمعه شاهد این اسم را در منصه طرز دیگر نیز جلوه توان داد که بقول او ازان
ماه نیمی ز آب سر لفظ یا حاصل کنند باشتراک و اسلوب انحصاری و انتقاد مبهم و ترادف و
انتقاد مطلعی و تبدیل و یای مکتوبی مراد دارند بتسمیه از عبارت کشو نیمی نیافت آب آن
خواهند که لفظ سو و نیمی از نیافت یعنی آف را که به تعداد مذکور شده قلب کنند از آخر مکتوبی
مراد گردد و ثالثاً بعبارت نیمی ز آب سر کشو مراد آن است که نیمی ز آب که الف است سر او ای
اول او پیوست و نیمی نی آفتاب لام خواسته کما مر مراد المعمه سر الشیخ سراپای عروس
این نام تشریح جواهر طرز دیگر نیز توان کرد که بعبارت انبا نیمی نی خواسته باشتراک و
اسلوب انحصاری و انتقاد مبهم و بقول او ز آب سر کشو مراد آن داشته که سر آب سو

لفظ آب ست و آب دیگر باضمار تحصیل نموده و مراد از آب اول تا و از آب دوم سو ست
که بترکیب سوی آن دا دست چون دا و بجای میم تا در آید دا شود و بعبارت نیمی نی آفتاب
لام خواسته ملعه و می شاید که شاه این نام را بر کرسی توجیه دیگر چنین بنشانند که از کشو سو خواسته
و به نیمی نیاف تاب مراد آن داشته که لا را که از نیمه نیاف یعنی نی بترادف حاصل شده مقلوب
کن را الفا از ماه لام ملفوظی اراده کرده باشتراک اسلوب انحصاری و تسمیه و نیمی ز آب سر کشو نیمی
گفته و مراد آن داشته که نیمه لفظ تا که میم ست در اول او سین مهمله مکتوبی ست که نیمه سو ست
و این معنی حاصل شد بترادف و انتقاد میم اولا و بترکیب و تحلیل و تصحیف و انتقاد میم ثانیا و
تالیف اتصالی که ثمره مؤدای لفظ سر ست و نی آفتاب گفته و لفظ نی را که به تحلیل و ترکیب
و ترادف انتقادی عبارت ست از لای لام ملفوظی که حاصل سابق ست بسین بدل کرده
که بترکیب و ترادف و تلمیح آفتاب عبارت از آن ست گوهر دوم تصحیف جعلی محجوب مباد
که درین مقام نظر بوجوب ایفای وعده که در اثنای جلا پردازی گوهر اول سلک کتابه کرده ام
زبان قلم را بگزارش مثال این قسم آشنا کنم تا مبرهن شود که در امثال این مسالک گام
زدن و در هیچ مسالک قدم گذاشتن کار هر کاهل قدمی و باب هر شکر پائی نتواند بود بسی گویم
که تصحیف جعلی آنست که در اثنای کلام اشارتی بمحو و اثبات نقطه واقع شود چنانکه در اسم
زمان ست گشت امید حاصل از آن ماه پر عتاب نیمی ز آب سر کش و نیمی نیافت آب
از آن ماه نیمی ز آب سر کشو نیمی گفته و حرف الف را تحلیه قرار داده و از ماه … ای مهمله مراد داشته
بترادف و تلمیح و به نیمی ز آب لفظ دو با انتقاد میم و اسلوب حرفی و از سر … لفظ سر خواسته
بتخصیص و از کشو سو بترکیب و تحلیل و تصحیف و ضمنی پس معنی معمائی این عبارت آن باشد که
از ملک رامی مهمله است دو چنان دو که سوی آن لفظ سر ست در حالیکه نیم باشد و چون

سر یم گشته بجای واو و دو در آید و گرد و بضم اول و دو عبارت ست از نقطه و سر گاه نقطه از ملک رای مهمله شود و زای معجمه گرد و به تصحیف جعلی و نیافت آب گفته و مراد آن داشته که لفظ ماقون یافت پس نون بقرینه اسمی در آخر لفظ ما در آمده مان بدست آمد به تصحیف ترادف و تالیف اتصالی که لفظ یافت مفید آنست سلک هشتم تشبیه و استعاره ۱۰۵ ستین عبارتست از ذکر چیزی و اراده حرفی بوسیله مشابهتی که در معنی آن چیز و حرف مقصود باشد اما باید که آن مشابهت در میان قوم متعارف یا ظاهر باشد تا انتقال ذهن از مذکور بمقصود با سانی

حاصل شود چنانکه در اسم قهار ﮤ		گشت امید حاصل از ان ماه پر عتاب
یعنی ز آب سرکش و یعنی نیافت آب ﮤ		از ماه یعنی گفته و قاف خواسته ترادف

و تلمیح و اسلوب حرفی و اسلوب احصائی و ز آب سرکش گفته و هاء ملتوی گرفته با سلوب حرفی و انتقاد مطلعی و اسقاط عینی و بعبارت یعنی نی آفتاب مراد آن داشته که نیمه ز رکه آفتاب عبارت از ان ست مبدل به نی یعنی الف ست پس بعمل تحلیل و ترکیب و تشبیه و اشتراکی که در ضمن ترادف باشد و انتقاد سهم و تبدیل از سهم رسیده ملمعه و جه تحصیل الف از لفظ نی در بحث اشتراک بیان استخراج اسم سوار در ضمن لمعه گفته ایم آنجا دیده باشی سلک نهم اعمال حسابی و این عبارت از ذکر چیزیست باراده انتقال ذهن بسوی عدد و این مشتمل ست بر پنج اسلوب که ما از هر یکی بمناسبت سلک بگوهر تعبیر کنیم گوهر اول اسلوب اسمی و آن عبارتست از ذکر اسمای اعداد باراده انتقال ذهن بسوی عدد و تواند بود که اسم عدد با عمال معمائی حاصل شود چنانکه در اسم کمال و کامل و ایمان و قاف ﮤ گشت امید حاصل از ان ماه پر عتاب ﮤ یعنی ز آب سرکش و یعنی نیافت آب ﮤ اولاً از ان ماه یعنی گفته و کاف خواسته باشتراک و اسلوب

انحصار هی و انتقاد مبهم و بقول او ز آب سر میم تحصیل کرده و بترادف و انتقاد مطلق و
بقول او کشو سو خواسته کام و بدان اشارت شده بجانب سوی ما که الف باشد بانتقاد
طرفی پس معنی معانی این عبارت چنین باشد که سر لفظ ما و سوی آن و این هر دو درین عبارت
به تعداد مذکور شده به یعنی نی آفتاب لام گرفته بترکیب و ترادف و تلمیح و انتقاد
مبهم و اسلوب اسمی که مقصود با تمثیل ست ثانیاً ز آب سر کشو با حالی که مذکور شد مشعر
ست بآنکه سر لفظ ما سو یعنی در آخر ست پس آم شد و تحصیل کاف و لام بدستور ثالثاً
از ماه یک گرفته کام و ازان الف خواسته باسلوب اسمی و نیمی ز آب سر کش گفته و از
میم فوقی که بترادف و انتقاد مبهم و تسمیه حاصل شده حرف اول بانتقاد مطلق مشار الیه
گشت باسقاط یعنی ساقط شد و از نیمی نیافت آب بوضع نون مکتوبی بجای بای آب بلفظ
آن حاصل کرده بتشبیه و انتقاد مبهم و تبدیل رابعاً بعبارت حاصل ازان ماه عدد حرف
رای مهمله خواسته بترادف و تلمیح و اسلوب حرفی و ازان انتقال کرده بلفظ دو صد که اسم
آن عدد ست و از عبارت دو صد دو قاف مکتوبی اراده نموده باسلوب اسمی و گفته یعنی
ز آب سر و تبدیل میم تا که بترادف و انتقاد مطلق ز آب سر عبارت ازان ست بیک
قاف خواسته که مشار الیه ست بانتقاد مبهم و کش را بواو ترکیب داده کاف را تحلیل
جدا کرده نیست خواسته باسلوب حرفی و شو را مراد شستن پنداشته و مسئله اسقاط
نموده و نیمی عبارت از قاف دوم ست بانتقاد مبهم و باین عبارت مراد آن ست
که ای قاف نیست را بشوای از خود دور کن پس فا حاصل شد گو هر دوم اسلوب
حرفی و آن عبارت ست از ذکر حرفی یا بیشتر باراده عدد چنانکه در اسم حلیم و منا
شمسی و تمیمی و عواد و عوف سه گشت امید حاصل ازان ماه بر مهتاب

نیمی ز آب سرکش نیمی نیافت آب اولاً بعبارت حاصل ازان ماه حاتی مکتوبی را
که تحلیل و تسمیه حاصل شده بتالیف اتصالی اتصال داده بلازم مکتوبی که باشتراک
اسلوب انحصاری بدست آمده و به نیمی ز آب سرکش یای تحتانی گرفته بانتقاد سیم و
اسقاط عینی که سرکش بمعنی نافرمان عبارت ازان ست وتکرار اسلوب حرفی که مقصود
بالتحلیل ست و بعبارت نیمی نیافت آب الف حاصل کرده بانتقاد سیم و اسقاط عینی وازان سیم
خواسته بتکرار اسلوب حرفی ثانیاً نیمی ز آب سرکش سیم اراده کرده چه نیمی از آن عبارت ست
از بای موحده و بعد از اسقاط آن الف باقی ماند وازان یکی گرفته وازان سیم بتکرار اسلوب
حرفی کامر دگفته نیمی نیافت آب و مراد آن داشته که لفظ ماتیمه خود را نون مکتوبی یافت
بس تا بدست آمد بتخصیص و ترادف وانتقاد سیم و تبدیل ثالثاً حاصل ازان ماه گفته و
از ماه قمر خواسته بترادف وازان سیمه وحیل باسلوب حرفی که مقصود بالتحلیل ست
وازین اعداد لفظ شم اراده کرده و نیمی ز آب سرکش گفته وسین خواسته باسلوب حرفی و
انتقاد سیم و اسقاط عینی که سرکش بمعنی نافرمان مشعر بر آن ست و بعبارت نیمی نیافت آب
یای تحتانی گرفته بانتقاد سیم و اسقاط عینی وتکرار اسلوب حرفی که مقصود بالتحلیل ست
رابعاً از ماه عین مکتوبی گرفته باشتراک اسلوب انحصاری و اسلوب حرفی که مقصود بالتحلیل
ست و نیمی ز آب گفته وسین ملفوظی گرفته باسلوب حرفی وانتقاد سیم و تسمیه و سرکش گفته
واسقاط حرف اول آن خواسته و نیمی نیافت آب یای تحتانی گرفته بانتقاد سیم و
اسقاط عینی وتکرار اسلوب حرفی که مقصود بالتحلیل ست خامساً از ماه عین مکتوبی
خواسته کامر و به نیمی ز آب سرکش داو بدست آورده بانتقاد سیم و اسلوب
حرفی وانتقاد مطلق و اسقاط عینی و نیمی نیافت آب گفته والف خواسته خواه

ترادف و انتقاد مبهم و اسقاط عاملی و خواه به تخصیص و هر دو عمل سا و سنا تحصیل آ
حرف تعیین و واو به دستور و به همی نیافت تا ب قابی مکتوبی تحصیل کرد و تحلیل و ترکیب
و انتقاد مبهم و قلب و تسمیه ملمعه با حسن قصیده الجلیه لفظ مقصود با تمثیل محلی کرده
تعبیر آن را که اشعار سیران در ملمعه آینده صورت می بندد از آن زیور خلیع العذار گذا[شته]
شد و در مقامی که تکرار این اسلوب بوقوع آمد هر چند مناسب توضیح مقام آن بود
که هر دفعه تفصیل بکار می آید اما بنا بر اختصار در انجا بتکرار عمل مذکور اکتفا کرده شد
تا سر رشته عبارت به طول انجامد ملمعه می شاید که بوسیله این اسلوب اسم عددی
بدست آمده بعضی از آن جزو ماده اسم مطلوب شود چنانکه در ضمن بعضی از امثله مذکور
بالا مشاهده کردی و نظیر چنانکه در اسم آن نجم داعیه دا ایس و آهل سه

گشته امید حاصل از آن ماه پر عتاب	بیمی ز آب سرکش و بیمی نیافت آب

اولا بعبارت بیمی ز آب سرکش الا خواسته چه از چهل که ترادف و انتقاد مبهم
اسلوب حرفی بدست آمده که مقصود با تمثیل ست حرف اول ساقط گشته که
رش عبارت از آن ست و بعد از تصرفات مذکوره الف را در لفظ با بجا
داشته یعنی از آفتاب گفته و لام گرفته کام را تا ثانیا به بیمی ز آب تا می مکتوبی
خواسته با اسلوب حرفی که مقصود با تمثیل ست و انتقاد مبهم و از آن لفظ بیخ
اراده کرده که هم مقصود با تمثیل ست و لفظ سرکش اسقاط حرف اول آن
خواسته و به بیمی نیافت آب میم ترادف و انتقاد مبهم و اسقاط عینی ثالثا
به بیمی ز آب سرکش دا و خواسته به انتقاد مبهم و اسلوب حرفی که مقصود با تمثیل
ست و انتقاد مطلق و اسقاط عینی و به بیمی نیافت آب الف با انتقاد

حاصل کلام آنکه ما هر چه با اسلوب حرفی بدست آمده آنرا بدو وجه اعتبار کرده ایم یکی آنکه محل آن جزو اسم مطلوب شده و دوم آنکه بعض از آن ساقط شده

مبهم و اسقاط عینی و از الف احد اراده کرده باسلوب حرفی که مقصود با تحلیل ست را العبا
حاصل آ گفته و الف خواسته بتحلیل و تخصیص و زان ماه نیمی گفته و یای تحتانی اراده کرده
باشتراک و اسلوب انحصاری و انتقاد مبهم و العبارت ز آب سرکش الف تحصیل نموده ترادف
و انتقاد مطلق و اسقاط عینی و به نیمی نیافت آب سین گرفته باسلوب حرفی که مقصود با تحلیل
ست و انتقاد مبهم و اسقاط عینی خامساً از ماه یک گرفته باشتراک اسلوب انحصاری و الف
خواسته باسلوب اسمی و به نیمی ز آب سرکش های ملفوظی باسلوب حرفی که مقصود با تحلیل ست
و انتقاد مبهم و اسقاط عینی که سرکش بمعنی نافرمان مشهور آن ست یا العبارت از ماه نیمی الف
خواسته بترادف و تلمیح و تسمیه و انتقاد مبهم بقوله ز آب سرکش های ملفوظی باسلوب حرفی که
مقصود با تحلیل ست و با انتقاد مطلق و اسقاط عینی و به نیمی نی آفتاب لام حاصل نموده تحلیل و
ترکیب تخصیصی اولاً و ترکیبی که از اعمال تسهیلی ست ثانیاً و ترادف و تلمیح و تبدیل و اسلوب اسمی
لمعه و بهتر آن ست که پیرایه توجیه تازه بر بالای این اسم بدین وجه بست کنند که از ماه
الف مراد شود کما مر و از نیمی ز آب سرکش ها یکی آید بترادف و انتقاد مبهم و اسلوب حرفی که
مقصود با تحلیل ست و انتقاد مطلق و اسقاط عینی گو سوم هم اسلوب احصائی و آن عبارت
است از ذکر اوصاف و احوال عددی و اراده آن عدد چنانکه در اسم کمیاده و کیمیا سه

گشت مه جا حاصل از آن ماه بر سحاب	نیمی ز آب سرکش و نیمی نیافت آب

اولاً حاصل لفظ آد چهل و شش ست که اسلوب حرفیست و مراد به نیمه آن بیست و سه
و این اسلوب احصائی ست و حروف آن کج ست و العبارت ز آب سرکش و الف
خواسته چه ظاهر ست که سر لفظ آب تخصیص و انتقاد مطلق الف ست و سوم ترکیب تحلیل و
تصحیف عبارت از حرف آخر ست با انتقاد مبهم از آب که بترادف باد دیگر از آن تا مراد

شده ضمیر الف پس گویا لفظ سرو سو بتعداد مذکور شده ای از لفظ آب سرو سود از الف مد وم بلاحظه
احد واو یکتو بی گرفته شده بتکرار اسلوب حرفی و تسمیه اگر بار دیگر از آب بترادف سو مراد دارند حصول
دا او بی تکلف ست و بهمی نیافت آب آهی مسمی خواسته شد باسلوب حرفی و انتقاد مبهم و اسقاط عینی
ثانیا تخمین ز آب گرفته یک نیم خواسته باسلوب حسابی چه آب باسلوب حرفی سه است و عبارت سرکش سر واحد
از یک و نیم تعلق گرفته پس یای تحتانی از یک و نون از نیم باسقاط یافت و بهمی نیافت آب خواسته با نتقاد
مبهم و اسقاط عینی و تکرار اسلوب حرفی و تسمیه گوهر چهارم اسلوب انحصاری و آن عبارتست از ذکر چیزی
که حضرت مرجع عدد معین شود باشد و اراده آن عدد چنانکه در سهم سیوم در الوب کوس سه گشت [illegible]
حاصل از زبان سپهر عبارات نهمی ز آب سرکش نهمی نیافت آب واو از زیاده نهمی ز آب سر گرفته و نهمی از زیاده یا و یا خواسته
که نیم تا سر دو است باشتراک اسلوب انحصاری و اسلوب حسابی و از آب خواسته بترادف چون سین مهمله سه گو
با نتقاد مقطعی متعین شده و لفظ به تبدیل باید به سه صورت بشد دو گفته کشو نهمی نیافت آب مراد آن داشته که
سوی لفظ آب که عبارت از دو است واو نیافت درین توجیه آب سه است کشو نهمی نیافت خبر ضمیری
که عائد بود بطرف ثنا است ای سوی او و تواند که چنین گویند که آب نمیدا و سو نیافت و شاید تقدیر
عبارت چنین باشد که آب از سو نهمی نیافت پس آب فاعل فعل منفی و نهمی مفعول و از سو متعلق بفعل ثانیا
ناقل آن گفته و اهمه خواسته بتکمیل و تخصیص و زبان ها نهمی گفته و یای تحتانی گرفته باشتراک اسلوب انحصاری
و انتقاد مبهم و بعبارت ز آب سرکش واو گرفته بترادف و انتقاد مقطعی و اسقاط عینی و نهمی نیافت آب یای
موحده خواسته به تخصیص و انتقاد مبهم و اسقاط عینی ثالثا از زیاده نهمی گفته و کاف خواسته باشتراک
و اسلوب انحصاری و انتقاد مبهم و بعبارت ز آب سرکش واو گرفته چنانکه در اسم ایوب
گذشت و نهمی نیافت آب سین حاصل نموده خواه باسلوب حرفی و انتقاد مبهم و اسقاط
عینی و خواه بترادف هردو محل مذکوره گوهر پنجم اسلوب رقمی و درین مقام مصنف

رساله زبان خامه را باعتراف عجز آشنا کرد که مثال این قسم از آن رساله برنیاید اما در زعم این
ناقص عیار نارسا کار سرایش این ترانه از سر آگهی طبع او خبر می دهد والا این جاده نه گذرگاه
ست صعب و نه راهی ست دشوار بگذر تا فیه در بعضی از مقامات این رساله باین اسلوب
خرامش افتاد حالیا نیز هر چند مقدور ست به ذالت بکار تنی رود پس می گوییم که اسلوب رقمی
عبارت ست از تعرض بارقام هندسی بقصد دلالت آن بر حرف چنانکه در اسم عوض
در بیع ۵ گشت آسید حاصل از آن باه بر عتاب . نیمی ز آب سرکش و نیمی نیافت آب ..
او لا بعبارت حاصل از آن باه بر تیغ شعب تحصیل کرده باشتراک اسلوب اضماری و تلمیح
و ترادف و تحلیل و تنصیص و تالیف امتزاجی و بقول او تا بیمی ز آب بای حروف حاصله را
داو ساخته چه نیمی ز آب کنایه است از بای موحده و عبارتست از آن بای مکتوبی که در شعب
به تنصیص انتقادی و چون بای شعب قلب شود صورت رقمی آن که ۲ باشد مقلوب شده
بصورت هندسه شش خواهد گشت و این تعرض برقم دو اسلوب رقمی ست که مقصود
بالتمثیل ست و لفظ سرکش شین معجمه که مشار الیه شده با نقاد مطلعی از درجه اعتبار ساقط گشت
بوسیله اسقاط عینی و نیمی نیافت تاب گفته و فای مکتوبی گرفته تحلیل و ترکیب و انتقاد و سیم قلب
و تسمیه تا نیا آز باه رای مهمله خواسته بترادف و تلمیح و به نیمی ز آب بای موحده به تنصیص و انتقاد سیم و
گفته سرکش و فی می نیا و بعد از تحلیل نیمی به دو جزو ترکیب تنصیصی و یک جزو آن ح لفظ نیا که جزو محلل
نیافت ست مراد آن داشته که ای لفظی نیا سر و لفظ تی را که بتعداد و مذکور شده از خود بکش
پس یای تحتانی و الف باقی ماند که مجموعه آن یا باشد و از آن سمی مراد شد یعنی تسمیه و تاب گفته
و به تحلیل و ترکیب مراد آن داشته که حرف فا را بتاب یعنی عین مهمله بدست آمد باسلوب حسابی
و اسلوب رقمی و قلب و قسمی از تبدیل و درج سوم اعمال تکمیلی و این مشتملست بر سه سلک

سلک اول تالیف و صاحب کتاب مستطاب حلل مطرز این را بنام ترکیب نیز خوانده
وآن عبارتست از جمع اجزای متفرقه که در مواضع متعدده از عبارت معما اندراج
یافته باشد و چون غرض اصلی ازین عمل آنست که حروف حاصله بصورت اسمی مصور
گردد واجب آنست که در جمع اجزای متفرقه رعایت ترتیب اجزای اسم مرعی دارند و جمع این
اجزا گاه باتصال جزئی باشد بجزئی دیگر یعنی آنکه یکی در آید جای دیگری شود و این را تالیف
اتصالی نامند و گاه بحمل یکی فرد دیگری بود و این را تالیف امتزاجی خوانند لمعه گمان نبری
که حصول اسمی بدون عمل تالیف وجه دیگر دارد انکه تنها حصول ماده و وقوع حروف حاصله بترتیبی
که مطلوب باشد درین باب نیز بسند گردد چنانکه در اسم اساس سه کشت آمده حاصل نهان
باده پر عتاب یعنی ز آب سرکش فهمی نیافت آب را حاصل گفته و الف بدست آورده بتحلیل و
تخصیص به عبارت نزان باده یعنی س نکتوی تحصیل کرده باشتراک و اسلوب اظهاری انتقاد
تسهیم و تحلیل او ز آب سر الف گرفته بتخصیص و انتقاد مطلبی و کشو یعنی گفته و س حاصل کرده بترکیب
تخصیص و تحلیل و تصحیف و انتقاد اسم لمعه و شاید که هیچ یکی از اعمال ثلثه تکمیلی که تالیف و قلب و
اسقاط باشد احتیاج نیفتد چنانکه در اسم سوال تیغ کشت آمده حاصل از ان باده پر عتاب
یعنی ز آب سرکش و یعنی نیافت آب را یعنی ز آب سر کشو گفته و حرف اول لفظ باده را که باتفاق
تسهیم و تسمیه حاصل شده بدل کرده بلفظ سو که بترکیب و تحلیل و تصحیف بدست آمده
یعنی فی آفتاب گفته ولام خواسته به تحلیل و ترکیب و ترادف و تلمیح و تبدیل و
اسلوب اسمی لمعه چون ازین امور فارغ شدم اکنون باید که در بیان دو قسم تالیف
شروع کنم و این سلک را بدو گوهر آرایم گوهر اول تالیف اتصالی هر چند طرق توسل بدین
عمل بسیارست اما چون این مختصر گنجایش آن خزینه موفور را نیست لاجرم به بعضی

اناان اشارت می رود وآن درضمن امثله بر ناظرین ناظوره این مقاله هویدا گشت
وچنانکه در اسم حالی و آریب حارس و دلال سه کشت امید حاصل ازان ماه پر عتاب
نیمی زآب سرکش نیمی نیافت آب اولا امید حا گفته ولفظ حا خواسته به تنقیص وتحلیل
دماه گفته ولام اراده کرده باشتراک اسلوب انحصاری وحروف حاصله اول رابثانی
پیوسته بتالیف اتصالی که مودای کلمه اصل شعر برانست ثانیا از ماه ری خواسته که امالهٔ
راست بترادف وتلمیح وتسمیه دگفته نیمی زآب سرکش نیمی وپس از ترکیب وتحلیل وتصحیف مراد ان
داشته که از لفظ آب که بتنقیص حاصل شده نیمی سر دیمی سوی حروف حاصله است
که بانتقاد بهم یک نیمه الف ودیگر بای موحده باشد وازسر وسو بودن درآمدن یکی
درا اول ودیگری درآخر خواسته بتالیف اتصالی ثالثاً امید حا گفته ولفظ حا گرفته به
تنقیص وتحلیل وصل ازان ماه نیمی زآب گفته وبا حروف رای مهمله که بترادف وتلمیح حاصل
شده سین مهمله را که بترادف یا اسلوب حرفی وانتقاد بهم بسته افتاده بهم پیوسته که اصل
مشعر بر نسبت رالقا حاصل ازان ماه نیمی گفته ودل خواسته بتحلیل ثنائی وتسمیه اسلوب
حرفی واسلوب احصائی که تعرض به نیمهٔ عدد حرف حامی ملتوبی باشد وباشتراک اسلوب
انحصاری وتالیف اتصالی وزآب سرکش گفته والف گرفته بترادف وانتقاد سطلحی
واسقاط عینی وبه نیمی نی آفتاب لام تحصیل کرده چنانکه مکرر گذشت ملمعه گاه باشد
که به بعض ادوات مثل واو عاطفه وحرف از دریناب توسل جویند چنانکه در اسم
سام وملا انیس ومبارز ولامع سه کشت امید حاصل ازان ماه پر عتاب
نیمی زآب سرکش نیمی نیافت آب اولاً بعبارت ازان ماه نیمی سین اراده کرده باشتراک
واسلوب انحصاری وانتقاد بهم وتقول او زآب سرکش الف گرفته بترادف

و انتقاد مطلعی و اسقاط عینی و بیهی نیافت آب صبیم خواسته ترادف و انتقاد مبهم و اسقاط
عینی ثانیاً گر از الف که تحلیل حرف از بست آمده بیهم خواسته بتکرار اسلوب حرفی
دارد ماه لاام باشتراک و اسلوب انحصاری و هر دو را بهم پیوسته بتالیف اتصالی که
نتیجه سود ای حرف زای معجمه بست و بیهی تاب سرکش الف بدست آورده باتقاد م
تسمیه و انتقاد مطلعی و اسقاط عینی و بیهی نی گفته و الف گرفته تحلیل و ترکیب مترادف و انتقاد مبهم
و آفتاب گفته تجنیس حاصل کرده ترادف و تلمیح تسمیه و ترکیب و قلب لمعه آفتاب بالمعنی مهر
که بعربی شمس گویند کافی سربان قاطع ثالثاً گر ماه نیمی گفته و مبهم گرفته تقسیمی از ترادف و
انتقاد مبهم و بعبارت تاب سرکش بای موحده با انتقاد مطلعی و اسقاط عینی و بیهی نی گفته
و الف گرفته تحلیل و ترکیب ترادف و از لفظ آفتاب معنی شمس اراده کرده و نیز خواسته
باشتراکی که در ضمن ترادف باشد و لقبول آفتاب جانب آن خواسته بالعکس از ماه لاام
خواسته باشتراک و اسلوب انحصاری و بیهی تاب سرکش الف گرفته با انتقاد مبهم
تسمیه و انتقاد مطلعی و اسقاط عینی و بیهی نی اف گفته و در معنی معانی نیمی نی اف را
ترکیب توصیفی قرار داده ای بیهی که نی در آن اف ست که عبارتست از حرف ع
پس عم شد تشبیه و تحلیل ثلاثی و تخصیص انتقادی که لفظ نی مشعر بر انست و اشتراک
در ضمن ترادف و تسمیه و تبدیل و تاب گفته و قلب بهم خواسته لمعه گاه باشد که اتصال
حرفی بحرفی بلفظ کشیدن نیز صورت بند و چه کشیدن ترجمه جلب ست چنانکه
در اسم عمیم کشت اسم حاصل از آن ماه پر عتاب بیهی ز آب سرکش و بیهی
نیافت آب او بیهی ز آب سرکش آنهم خواسته بتخصیص و انتقاد مطلعی و تالیف
اتصالی چه هرگاه لفظ هم جالب سر آب شد و الف بقرینه اسمی در اول او در آید و بیهی گفته

ولفظ فی بعد از تحلیل در ماده حاصله بتخصیص اعتقادی مشار الیه شده بلفظ هی تبدیل یافته و
بعبارت فی آفتاب بتحلیل و ترکیب و تشبیه اعتقادی که فی بفتح مشعر بر آنست و باشتراک و تسمیه
تبدیل مراد آن شد که الف درین ماده مبدل بعین است گوهر دوم تالیف امتزاجی لکه دخول
حرفی یا بیشتر گاه در حاق وسط نباشد درین وقت موضع آن هر جا که قرینه اسمی اقتضا کند تواند بود
چنانکه در اسم کاظم سه کشت اسید حاصل ازان ماه پر عتاب ونهی ز آب سر کش و تشبیه
نیافت آب به بعبارت ماه پر ع لا ظم خواسته باشتراک اسلوب انحصاری و تسمیه
بتخصیص و تحلیل و تالیف امتزاجی و بعبارت تاب نهی لفظ ع م باعتقاد مبهم مشار الیه گشته مقلوب
شد لعم دگاه دخول آن در حاق وسط بود درین صورت ظرف باید که ترویج باشد چنانکه در
اسم اعتبار سه کشت اسید حاصل ازان ماه پر عتاب نهی ز آب سر کش و نهی نیافت اسیا
پر عتاب گفته و اعتب ساخته بتخصیص و تحلیل و تالیف امتزاجی و نهی ز آب سر کش نهی
گفته و مراد آن داشته که نهی از آب ای با آنی موحده مبدل بلفظ سر ست در میا لیکن حرفی
ازان که سین باشد سو یعنی در آخر ست بیس ارس شد و بعبارت فی آفتاب بعد از تحلیل
و ترکیب اولا در جزو محلل دنون و ثانیا در جزو دوم و آب و بترادف و تلمیح اعتقادی
حرف سین را در ماده حاصله بحرف سهام اشارت ساخته سقوط آن از در نهم اعتبار
اراده کرده مسلک دوم اسقاط و آن عبارتیست از نقصان کردن حرفی یا بیشتر کرین
آن محل مقصود باشد از الفاظ حاصله که ماده اسم مقصود تواند بود و این را تخلیص نیز گویند
درین مقام از ملاحظه سه چیز ناگزیر است یکی منقوص خواه یک حرف باشد خواه بیشتر دوم
منقوص منه که بر منقوص و غیر آن اشتمال داشته باشد سوم حاصل که بعد از نقصان منقوص
باقی ماند چنانکه در اسم کمان سه کشت اسید حاصل ازان ماه پر عتاب نهی

زآب سرکش وبی نیافت آب ٭ بی نمی از ماه کاف خواسته باشتراک اسلوب انحصاری
وانتقاد میم وبعبارت زآب سرکش الف گرفته بترادف وانتقاد مطلعی واسقاط عینی
واز ان میم خواسته بتکرار اسلوب حرفی دگفته نمی نیافت آب مراد آن داشته که آب نمیه خود را
که یای موحده باشد نون بکتوبی یافت پس لفظ آن بهم رسید بتخصیص وانتقاد میم وتبدیل
درتصورت لفظ ما منقوص منه ومیم منقوص والف حاصل باشد لمعه چون این همه
دانستی اکنون گوئیم که منقوص را گاهی درضمن منقوص منه متعین کرده از درجه اعتبار
ساقط نمایند واین را اسقاط عینی گویند وگاهی درغیر منقوص منه متعین ساخته از منقوص
منه ساقط کنند واین را اسقاط مثلی نامند ومثال این هر دو را جداگانه آوریم واین
سلک را به گوهر صحیح دو نیم گوهر اول اسقاط عینی چنانکه در اسم الماس
وفساد واعراف واسراف ؎ کشت امید حاصل از آن ماه پرعتاب
نمی زآب سرکش ونمی نیافت آب ٭ اولاً حاصل از آن ماه گفته وحال خواسته
بتخصیص وتحلیل واشتراک اسلوب انحصاری وتالیف اتصالی که لازم مشترک است و
نمی زآب گفته ومیم گرفته بترادف وانتقاد میم وبقول او سرکش تمامی مکتوبی را
که مشارٌ الیه انتقادی گشته از حروف حاصله انداخته باسقاط عینی که مقصود بالتمثیل
است وبعبارت نمی نی آفتاب که بتعداد مذکور شده الف وسین گرفته بتحلیل و
ترکیب وترادف اولاً نظر بلفظ نی وثانیاً نظر با آفتاب باانتقاد میم وتلمیح ثانیاً
از ماه نمی زآب سر گفته وقب خواسته بترادف وتلمیح واسلوب حرفی واسلوب حسابی
وتخصیص وانتقاد مطلعی وتبدیل ودلشو نمی نیافت آب گفته وترکیب وتحلیل وتصحیف
وتخصیص وانتقاد طرفی واسلوب حرفی وانتقاد میم واسقاط عینی مراد آن داشته که

آب از سوی خود یعنی از بای موحده نیم نیافت و هرگاه آب را آخر خود که مراد ازان لفظ دوات است
دوات نیافت الف و دال بدست آمد و دال بر باقی ماندن الف ست فاعلیت آب بتفعل منفی
را و تفصیل این معنی در بحث عمل ترکیب بیان استخراج اسم با تک لمعهٔ دوم گفته ایم تا الثالث بعبارت
ماه پرتیغ اول لفظ رعا حاصل کرده بعمل ترادف و تلمیح و تسمیه و تحلیل ثنائی و تخصیص و تالیف
امتزاجی و پس بلفظ تاب امر کرده بقلب کردن آن و معنی معمائی ماه پرتیغ تاب این باشد که
رای ملفوظی را که پر از حرف عین باشد مقلوب کن پس امر شد یعنی ز آب سرکش گفته و الف
گرفته با انتقاد مبهم و تسمیه و انتقاد مطلعی و اسقاط عینی و اگر سرکش را بمعنی نافرمان گیرند اعمال آن
تخصیص و انتقاد مبهم و اسقاط عینی خواهد بود و به یعنی نیافت تاب تا گرفته بتحلیل و ترکیب
انتقاد مبهم و قلب و تسمیه را العکابه یعنی ز آب الف گرفته بتخصیص با ترادف و با انتقاد مبهم و سرکش و
گفته و مراد آن داشته که لفظ سر سوی الف مذکور ست پس امر شد به تخصیص و ترکیب و تحلیل و
تصحیف و تالیف اتصالی و گفته یعنی نی آفتاب و لفظ اف حاصل کرده بتحلیل و ترکیب
تشبیهی نظر با آفتاب و ترکیبی که از اعمال تسهیلی ست نظر بلفظ نی و انتقاد مبهم و اسقاط
عینی گوهر دوم اسقاط مثلی چنانکه در اسم تحلیه و تشبیر و تشریف
ه کشت امید حاصل ازان ماه پرعتاب یعنی ز آب سرکش و یعنی نیافت آب
اولا بعبارت پرعتاب اعتب حاصل کرده چنانکه در اسم اعتبار در تالیف
امتزاجی مبین گشت و به یعنی ز آب سرکش از لفظ آب که بتخصیص انتقادی دریافته
حاصله مشار الیه شد الف اسقاط یافت که با انتقاد مبهم اشارت بدان رفته
و سرکش بمعنی نافرمان مشعر را اسقاط مثلی ست و یعنی نیافت آب گفته و های مکتوبی
[illegible] بتحرفی و انتقاد مبهم و اسقاط عینی ثانیا از ماه شب

خواسته باشتراک و اسلوب انحصاری و تلمیح و ترادف و بهی زآب سر لفظ سر حاصل کرده
بتخصیص و انتقاد سهم و تبدیل و گفته کشو نهی و بترکیب و تحلیل و تصحیف مراد آن داشته که بای
موحده که سو عبارت ازان ست نیم ست پس الف بدست آمد و با انتقاد طرفی و اسلوب
حرفی و اسلوب حصائی و گفته نی آفتاب و حرف سین را که بتحلیل و ترکیب و ترادف
و تلمیح انتقادی آفتاب عبارت ازان ست از درجهٔ اعتبار انداخته باسقاط شلی
درین صورت لفظ را بدست آمد و سمی مراد شد بتسمیه ثالثاً ازان ماه نهی ز آب سرکش گفته
و از ماه شهر خواسته باشتراک و از آب سه باسلوب حرفی و نیمهٔ آن های مکتوبی ست و
سرکش بمعنی نافرمان و مراد آنست که های مکتوبی از شهر اسقاط یابد و نهی نی گفته و یای
تحتانی گرفته بتحلیل و ترکیب بتخصیص و انتقاد سهم و بعبارت آفتاب قای مکتوبی بتحصیل
نموده بترکیب و قلب تسمیه سلک سوم قلب و این در اصطلاح ارباب این
صناعت عبارت ست از تغیر ترتیب حروف یا کلمات حاصله و این تغیر
اگر در مجموع حروف علی الترتیب واقع شود آن را قلب کل خوانند و الا قلب بعض
گویند و اگر در دو کلمه یا بیشتر صورت گیرد آن را قلب کلی نامند پس این عمل منقسم شد
بسه قسم و این سلک بسه گوهر آرائش یافته گوهر اول قلب کل چنانکه در اسم ناین
و عود و مناف سه کشت امید حاصل ازان ماه پر عتاب نهی ز آب
سرکش و نهی نیافت آب ۲ اولاً ازان ماه نهی گفته و یای تحتانی مراد داشته خواه
نهی از سی باشد خواه از یک باشتراک و اسلوب انحصاری و انتقاد سهم و ز آب سر کشو
گفته و مراد آن داشته که سر لفظ ما که آب عبارت ازان ست سوی اوست
کرا ز کشو بترکیب و تحلیل و تصحیف حاصل شده و اسطهٔ تالیف اتصالی گشته و به بهی

نیافت تاب لفظین بدست آورده بتحلیل و بترکیب و انتقاد مبهم و قلب کل تا نیا یا ماه پریع
گفته و پیع گرفته بترادف و تلمیح انتقادی تنصیص و تبدیل و تاب یعنی ز آب گفته و لفظ دد
را که با انتقاد مبهم و اسلوب حرفی بدست آمده مقلوب کرده و بعبارت سرکش بای فارسی که
سر عبارت ازانست از ماده حاصله ساقط کرده ثالثاً حاصل آ گفته و میم گرفته بتحلیل و تکرار به
اسلوب حرفی و ازان ماه یعنی ز آب سر گفته و یا بدست آورده باشتراک اسلوب تخصیص فی انتقاد
مبهم و بترادف و انتقاد مطلعی و تبدیل و جوت گرفته بتلمیح و نون بسمی اراده نموده یا اشتراک تسمیه و گفته و
کشتو یعنی لی وارکشتو خواسته کما هر واز نی که بترکیب و بعض نفی با خبروی از فعل حاصل شده لا
خواسته بترادف و مراد ازین عبارت آنست که الف در آخر حروف حاصله باشد با انتقاد
مبهم و تالیف انفصالی که سو عبارت ازان ست و بعبارت آف تاب قافی نکتوی تحصیل نموده
بترکیب و قلب کل تسمیه گوهر دوم قلب بعض چنانکه در اسم رعب سه کشت اسید
حاصل ازان ماه پیر عتاب یعنی ز آب سرکش و یعنی نیافت آب به بعبارت ماه پریع
ریا حاصل نموده بترادف و تلمیح و تسمیه و تنصیص و تحلیل و تالیف امتزاجی که لفظ پر اشارت
یار میکند و بلفظ تاب قلب بعض آن خواسته پس آریع شده و یعنی ز آب گفته و بای موحده گرفته
بتنصیص و انتقاد مبهم و بعبارت سرکش الف را اشارالیه بتقادی ست از حروف حاصله ندا خته
گوهر سوم قلب کلی چنانکه در اسم عرب کشت اسید حاصل ازان ماه پیر عتاب یعنی
ز آب سرکش و یعنی نیافت آب به پریع تاب گفته و عبر خواسته بتنصیص و تحلیل و قلب
کلی که مقصود بالتمثیل ست چه هر کلمه ایست علیحده و عین علیحده و بای فارسی آن کرباعقا
مبهم و تنصیص انتقادی یعنی ز آب مشیر آن ست از ماده حاصله ساقط گشته با انتقاد طلبی
که سرکش بمعنی نافرمان مبنی ست ازان و یعنی نیافت آب گفته و بای بسمی بتحصیل کرده با انتقا

مبهم و اسقاط یعنی لمعه برای اشارت بسوی بای فارسی آورده بیای عربی جستن نه
سر آن است که در میان این هر دو اتحادی است ذاتی و تفرقه ایست صفاتی و لهذا
هر دو را یک نام است و ازین جاست که سر گروه اصحاب این صناعت حضرت
عرفان دستگاه زبده واصلان درگاه جناب سامی مولوی عبد الرحمن جامی در
رساله مشهور که بین الجمهور متعارف و مشهور است در مثال اسم حسین بحیث اسقاط
چشن که بجیم فارسیست از ماده چشم علی لفظ چشنیف اختیار کرده که شین بجیم تازی بیاء
تنکیر و حرف رابطه هست و تحلیل و ترکیب افاده مطلوب کرده لمعه در بعضی از صور
احتمال قلب و تالیف اتصالی هر دو باشد چنانکه در اسم سبا و قباب و آباد
و کوس سه کیشت اسید حاصل ازان ماه پر عتاب نهی ز آب سرکش و نهی نیافت
اولاً از ماه نهی گفته و من سمی اراده کرده باشتراک اسلوب انحصاری و انتقاد مبهم
سرکش گفته و با خواسته بتفصیص و ترکیب و تحلیل و تصحیف و انتقاد مطلق و تالیف
کرسوا افاده آن می کند یا بانتقاد طرفی و تالیف اتصالی که بسر منسید آن خواهد بود و چون
حرف اول کلمه دو حرفی در آخر و آخر آن در اول در آمده بعینه صورت قلب
کل دارد پس از احتمال آن خالی نبود و ثانیاً از ماه نهی گفته و قاف سمی خواسته
بترادف و تلمیح و اسلوب حرفی و اسلوب احصائی و بعبارت از آب سرکش با
خواسته چنانکه گذشت و به نهی نیافت آب بای سمی بتفصیص و انتقاد مبهم
و اسقاط یعنی ثالثاً از ماه یک خواسته باشتراک اسلوب انحصاری
و الف گرفته باسلوب اسمی نهی ز آب سر گفته و با خواسته چه نیمه آب حرف با است
باستقاط مبهم دیرون در اول در آید عملی که مقصود با تمثیل ست پرده کشاید و کشود

همی نیافت آب گفته ولفظ او حاصل کرده چنانکه در عمل اسقاط در اسم قباد
گذشت ره الفًا ازان ماه همی گفته وکاف گرفته باشتراک و اسلوب انحصاری و
انتقاد مبهم وز آب سرکش گفته واز آب سو خواسته بترادف و سین آن که مشار الیه
انتقادی ست در آخر خواسته که لفظ کش بترکیب وتحلیل وتصحیف افاده
آن کرده ملمعه قلب در بعضی از صور ارقام هندسی نیز واقع شود و این در رقم
دو و شش و هفت و هشت باشد چه هرگاه هندسه دو و هفت را نگردانند
بعینه بصورت شش و هشت برآید وکذا بالعکس و فرع اینهاست قلب
عشرات و مآت اینها چنانکه در اسم شفیع وحفی سه گشت اسمه
حاصل ازان ماه پر عتاب همی ز آب سرکش و همی نیافت آب ۵ اولا حاصل
ازان ماه پر گفته و رای مهمله گرفته بترادف و تلمیح انتقادی و ع تاب گفته وفا تحصیل
نموده بتحلیل و اسلوب حرفی و اسلوب رقمی و قلب و قسمی از تبدیل که در محل
خود شش مذکور شد و به همی ز آب سرکش یای تحتانی خواسته با انتقاد مبهم و تسمیه
و انتقاد مطلق و اسقاط عینی و همی نی آفتاب گفته و سین خواسته بتحلیل و ترکیب
و ترادف و تلمیح و تبدیل و ازان عین مکتوبی اراده کرده باسلوب حرفی ثانیا
ماه پر ع تاب گفته و رقم رای مهمله و عین مکتوبی را که بتعداد مذکور شده مقلوب
ساخته پس اول ششصد و دو و هم هشتاد شد و ازان خای معجمه و فا بهم رسید
همی ز آب گفته و یای تحتانی گرفته با انتقاد مبهم و تکرار اسلوب حرفی و سرکش گفته
و بای فارسی ماده حاصله که بانتقاد مطلق مشار الیه از درجه اعتبار انداخته
باسقاط عینی و باشد که قول همی ز آب سرکش تمام واسطه تحصیل یای تحتانی

شود چنانکه در اسم رفیع مبین شد و بقول نیمی نیافت آب بای فارسی اسقاط یابد استعمال کلی

خاتمه از مصنف رح

یزدان را سپاس که این رساله بانجام رسید — و تردد طبیعت سر باطمینان کشید شوق که عمری جز دواسپه دویدن کاری نداشت نقش قدم راست ولی رحمت تصور کرد و دل که مدتی از جولان بصرفه نفسها می سوخت سر از گریبان آسایش برآورد مهر انصاف دوستان حسد دشمن مخفی نیست که هرچند مربع نشینی این همه شاهدان طناز در نشیمن تنگ یک بیت خالی از تکلفی نخواهد بود اما اگر دیده ور بخرام آید و چشم تماشا بر کشاید وا رسد که تا ممکن بوده پا از دائره احتیاط بیرون نکشیده ام — و بقدر وسع پیرامون آن محذور نگردیده باری اگر بدامنگیری تقاضای وقت اتفاق افتاده مجبورم — و در محکمهٔ انصاف معذور — شعر

مستانه نرفته ام درین راه — هشیارم و زین طریقه آگاه
پیوند خرد بمن درین فن — مانند صبا و گل بگلشن
یک چند من و دل و دو دیده — بودیم بصبر پا کشیده
یک چند بعرصه گاه ایام — دست و قلم زدند صد گام
در حجره که بود خالی از غیر — من ماندم و فکرتم جهان سیر
در گوشه که بود چون دلم صاف — اندیشه دویده قاف تا قاف
من با دل خود فسانه پرداز — دل با خرد آنچنان فسون ساز
چون صفحه شکسته رنگ بر بود — چون خامه نهاده سر بزانو

بر دست سخن نگار بستم | گلدستهٔ صد بهار بستم
تخمی که درین زمین فشاندم | صد نخل بر آسمان رساندم
دامی که درین میانه چیدم | صد مرغ ز عرش واکشیدم
چون طرح چمن تمام کردم | با شاهد دل پیام کردم
کز منظر قدس سر بدر کن | وز جلوه بطالبان خبر کن
از چهرهٔ خود نقاب بردار | وز پیش سخن حجاب بردار
این نامه که کرده ام تمامش | برگوی ز سال اختتامش

آن شاهد جان فزای دل نام
زد نغمه بهار باغ ایام
۱۲۰۴۳ھ

تمام شد مخزن اسرار صهبائی





بسم الله الرحمن الرحیم

الهی همه نام‌ها نام تست — نعیم دو عالم ز انعام تست
همه اصل پنهان و پیدا توئی — گشاینده هر معما توئی
ز اعمال نیک آنچه آید ز کس — بهر دو سرا ذکر نام تو بس
بنام تو این نسخه پرداختم — ز یک بیت چندین عمل ساختم
توئی روز و شب واقف حال من — پسندیده خود کن اعمال من
خدایا بحق نبی و ولی — ز رحمت بر بخشای بر کو کبی

بعد از ادای ثنا نموده می‌شود که مطلعی بصنعت تعمیه گفته شده بود متضمن قواعد مشهوره مشتمل بر اسامی چون از ذات شریف و عنصر لطیف آن شاه بیت قصیدهٔ شهریاری و آن مطلع دیباچهٔ کامگاری که مجمع آثار عدل و جامع اطوار فضل ست و نام خجسته فرجامش خورشیدوار از مطلع این معما طلوع می‌نماید عبدالله خان در عدالت بی نظیرش اهل دل دانسته اند ول ز رسم تاجداران عاقبت بگسسته اند قبول اثر یافته بود امید که اثر قبول یابد و منه الاجابة و التوفیق تعریف معما کلامی که نامش معما بود و بر اسمش دلالت بایما بود تقسیم اعمال

ط در عدالت بی عدالت شد و نظر آن بیت باشد در عدالت اهل دل دانسته اند و دل اهل با سینه‌ش عبدالله شد

بدانکه اعمال معمائی سه قسمست تحصیلی و تکمیلی و تسهیلی تحصیلی آنست که مختص باشد
به تحصیل حروف و تکمیلی آنکه ترتیب و تکمیل حروف حاصله کند و تسهیلی آنکه فائده‌اش
عامتر بود و بجهت سهولت دو قسم سابق و این چهارست انتقاد و تحلیل ترکیب تبدیل انتقاد
اشارت کردن ست به بعضی اجزای لفظ بعبارتی مشعر چون لفظ سر و دل و پای
و اراده اول و میان و آخر چنانکه در اسم قاسم و قاسمی سه کشت امید حاصل
ازان ماه پر عتاب نیمی ز آب سرکش و نیمی نیافت آب پوشیده نماند که از عبارت
ازان ماه نیمی قاف مسمی خواسته شده بوسیلهٔ ترادف و تلمیح و دو قسم حساب
که آن اسلوب حرفی و اسلوب احصائی ست و از عبارت آب سرکش الف
مسمی خواسته شده بوسیلهٔ ترادف و انتقاد که مقصود بالتمثیل ست و اسقاط و از عبارت
نیمی نیافت آب لفظ سم خواسته شده و بیای تنکیر یای مسمی اراده شده بوسیلهٔ تخصیص
و تحلیل و ترکیب ترادف و تلمیح و تبدیل و تمامی هریک ازان دو اسم بدهٔ عمل ست
تخصیص و ترادف و تلمیح و حساب و انتقاد و اسقاط و تحلیل و ترکیب و تبدیل و تأنیث
تنبیه مخفی نماند که تعیین عدد باعتبار افراد نوعیه است تخصیصه برهمین قیاس کن باقی
را تحلیل عبارتست از انکه لفظی را که بحسب معنی شعری مفرد دارند باعتبار معنی معمائی
متجزی شمارند برابرست که ازان اجزا لفظ مراد باشد یا معنی چنانکه در اسم حبیب
و آملی و آل سه کشت امید حاصل ازان ماه پر عتاب نیمی ز آب سرکش و
نیمی نیافت آب پوشیده نماند که از عبارت کشت امید حا حای مسمی
خواسته شده بوسیلهٔ تخصیص و تحلیل که مقصود بالتمثیل ست و تسمیه و از عبارت
اصل ازان ماه نیمی بای مسمی خواسته شده بوسیلهٔ اسلوب انحصاری و تلمیح و ترادف

و انتقاد و تالیف اتصالی کرده‌ای کلمهٔ وصل ست پیوسته شد بآن حامی حاصله و از
عبارت از آب سرکش یا می مسمیٰ خواسته شده بوسیله تنصیص و انتقاد و اسقاط
و اسلوب حرفی و از عبارت نیمی نیافت آب یا می مسمیٰ خواسته شده بوسیله تنصیص
و انتقاد و اسقاط و تمامی این اسم سه عمل ست تنصیص تحلیل تسمیه حساب تلمیح
ترادف انتقاد تالیف اسقاط ثانیاً از عبارت از آن ماه نیمی الف مسمیٰ خواسته
بوسیله ترادف و تلمیح و تسمیه و انتقاد و از عبارت از آب سرکش یا می مسمیٰ خواسته
شده بوسیله تنصیص و انتقاد و اسقاط و از عبارت نیمی نیافت آب لام مسمیٰ
خواسته شده بوسیله تنصیص و تحلیل که مقصود با تمثیل ست و ترکیب و ترادف
و تلمیح و انتقاد و تبدیل و اسلوب اسمی و تمامی این اسم بیازده عمل ست ترادف
و تلمیح و تسمیه و انتقاد و تنصیص و اسقاط و تحلیل و ترکیب و تبدیل و حساب و
تالیف ثالثاً از عبارت از آن ماه نیمی الف مسمیٰ خواسته شده چنانکه در اسم
آبل تعین یافت و از عبارت از آب سرکش میم مسمیٰ خواسته شده بوسیله ترادف
و انتقاد و اسقاط و اسلوب حرفی و از عبارت نیمی نیافت آب لام مسمیٰ خواسته شده
چنان که در اسم آبل مذکور شد و تمامی این اسم بیازده عمل ست تنصیص
ترادف تلمیح تسمیه انتقاد اسقاط حساب تحلیل ترکیب تبدیل تالیف ترکیب عبارت
ست از آنکه دو لفظ یا بیشتر که معنی شعری مفرد نبوده باشد یا عتبار معنی معانی مفرد
دارند بشرط آنکه مراد از و معنی باشد نه لفظ چنانکه در اسم انس و امین سه
گشت امید حاصل از آن ماه پر عبارات نیمی ز آب سرکش و نیمی نیافت آب
پوشیده نماند که از عبارت نیمی از آب سرکش الف مسمیٰ خواسته شده

بوسیلهٔ انتقاد و تسمیه و اسقاط و از عبارت نیمی نیافت آب لفظ الس خواسته شده
بوسیلهٔ تنصیص و تحلیل و ترکیب که مقصود بالتمثیل ست و ترادف و تلمیح و انتقاد و
تبدیل و تمامی این اسم به عمل ست انتقاد تسمیه اسقاط تنصیص تحلیل ترکیب ترادف
تلمیح تبدیل تالیف ثانیاً از عبارت از ان ماه نیمی الف سمی خواسته شده بوسیلهٔ
ترادف و تلمیح و تسمیه و انتقاد و از عبارت از آب سرکش میم خواسته شده بوسیلهٔ
ترادف و انتقاد و اسقاط و اسلوب حرفی و از عبارت نیمی نیافت آب لفظ ین
خواسته شده بوسیلهٔ تنصیص و تحلیل و انتقاد و ترکیب که مقصود بالتمثیل ست و
قلب و تمامی این اسم بیازده عمل ست تنصیص ترادف تلمیح تسمیه انتقاد اسقاط
حساب تحلیل ترکیب قلب تالیف تبدیل عبارت ست از بدل کردن بعضی
حروف ببعضی بشرطآنکه اسقاط فاسد و تحصیل کائن بیک عبارت باشد چنانکه
در اسم شمسی و مهری و عینی سه کشت امید حاصل از ان ماه پیر عتاب
نیمی ز آب سرکش و نیمی نیافت آب پوشیده نماند که از عبارت نیمی نیافت آب ان
اسم خواسته شده بوسیلهٔ تنصیص و تحلیل و ترکیب و ترادف و انتقاد و تبدیل که
مقصود بالتمثیل ست و تمامی هر یک ازین سه اسم بشش عمل ست چنانکه مذکور
شد اعمال تحصیلی هشت ست تنصیص و تخصیص و تحلیل و تسمیه و تلمیح و ترادف و اشتراک و
کنایه و تصحیف و استعاره و تشبیه و حساب تنصیص و تخصیص عبارتست از ذکر کردن
بعضی از حروف بصریح و اراده آن نمودن بوجهی از وجوه چنانکه در اسم اسحٰق و
داماد سه کشت امید حاصل از ان ماه پیر عتاب نیمی ز آب سرکش و نیمی
نیافت آب پوشیده نماند که از عبارت نیمی از آب سرکش الف سمی خواسته شده

بوسیلهٔ تنصیص که مقصود با لتمثیل ست و انتقاد و تسمیه و اسقاط و از عبارت نهی
نیافت آب لفظ سمی خواسته شده بوسیلهٔ تنصیص و تحلیل و ترکیب و ترادف و تلمیح
و تبدیل و تمامی این اسم به عمل ست تنصیص ترادف تلمیح تسمیه انتقاد اسقاط
ترکیب تحلیل تبدیل تالیف ثانیاً نهی از عبارت از آب سرکش الف مسمی خواسته شده
چنانکه در اسم اول و از عبارت نیافت آب لفظ بان خواسته شده بوسیلهٔ
تنصیص که مقصود با لتمثیل ست و تحلیل و ترادف و تالیف و تمامی این اسم هفت
عمل ست تنصیص و انتقاد و تسمیه و اسقاط و تحلیل و ترادف و تالیف تسمیه دو
قسم ست قسم اول عبارت ست از ذکر کردن اسم حرفی و اراده مسمای آن چنانکه
در اسم حسام سه کشت امید حاصل ازان ماه پر عتاب نهی ز آب سرکش
و نیافت آب پوشیده نماند که از عبارت کشت امید جای مسمی خواسته شده
بوسیلهٔ تنصیص و تحلیل و قسم اول تسمیه که مقصود با لتمثیل ست و از عبارت حاصل
ازان ماه نهی سین مسمی خواسته شده بوسیلهٔ اسلوب انحصاری و انتقاد و بنا
اتصالی که مودای کلمهٔ حاصل ست پیوسته شده سین بجای حاصل و از عبارت
از آب سرکش الف مسمی خواسته شده بوسیلهٔ ترادف و انتقاد و اسقاط و از عبارت
نهی نیافت آب اسم مسمی خواسته شده همین سه عمل و تمامی این اسم هشت
عمل ست تنصیص تحلیل و تسمیه و حساب انتقاد و تالیف و ترادف و اسقاط قسم
دوم اشاره است بمسمی و اراده اسم او چنانکه در اسم اسلام و سلام سه
کشت امید حاصل ازان ماه پر عتاب نهی ز آب سرکش و نهی نیافت آب
پوشیده نماند که از عبارت حاصل ازان ماه الف مسمی خواسته شده بوسیلهٔ

شده آمده است آب ده و آب سرکش با عتاب ما الف مانده و ازان با عبارت لفظ یک سی خواسته و بعد آن حرف و بعد لفظ نی کل که اضافت عبارت از هفت سی شده و ان لام ست مراد لفظ نفی است و هم دوم فقط از مصرع ثانی بی توقف بالالف فعل میشود ۱۲

تخصیص و تحلیل و از عبارت نیمی از آب سرکش سین مسمی خواسته شده بوسیله
اسلوب حرفی و انتقاد و اسقاط و از عبارت نیمی نیافت آب لام ملفوظ خواسته
شده بوسیلهٔ تخصیص و تحلیل و ترکیب و ترادف و تلمیح و انتقاد و تبدیل و
اسلوب اسمی و قسم ثانی تسمیه که مقصود بالتمثیل ست و تمامی هر یک ازین دو اسم
بیازده عمل ست تخصیص تحلیل حساب انتقاد اسقاط ترکیب ترادف تلمیح تبدیل
تسمیه تالیف تلمیح عبارتست از تعین کردن حرفی یا بیشتر که در محل مشهور
مسطور باشد یا مذکور چنانکه در اسم حسن و موسی و عیسی ست ۵ کشت آسیه
حاصل از ان ماه پر عتاب نیمی ز آب سرکش و نیمی نیافت آب او پوشیده
نماند که از عبارت از ان ماه نیمی یای مسمی خواسته شده بوسیلهٔ اسلوب
انحصاری و تلمیح که مقصود بالتمثیل ست و ترادف و انتقاد و از عبارت از
آب سرکش های مسمی خواسته شده بوسیلهٔ اسلوب حرفی و انتقاد و اسقاط و از
عبارت نیمی نیافت آب لفظ من خواسته شده بوسیلهٔ تخصیص و تحلیل و
ترادف و انتقاد و تبدیل و تمامی این اسم به عمل ست حساب تلمیح ترادف
انتقاد اسقاط تخصیص تحلیل تبدیل تالیف و ثانیاً از عبارت حاصل از ان
ماه میم مسمی خواسته شده بوسیلهٔ تحلیل و اسلوب حرفی و از عبارت نیمی از
آب سرکش دال مسمی خواسته شده بوسیلهٔ انتقاد و اسلوب حرفی و
اسقاط و از عبارت نیمی نیافت آب لفظ سی خواسته شده بوسیلهٔ تخصیص و
تحلیل و ترکیب و ترادف و تلمیح که مقصود بالتمثیل ست و انتقاد و تبدیل و
تمامی این اسم به عمل ست تخصیص تحلیل حساب انتقاد اسقاط ترکیب ترادف

از ماه یعنی ی و از ان لام و از ان لیلی و از ان شب و نیمی از ان نیم از آب با عتبار سه دهم کم سرکش شود و مانده از نیمی نیافت آب سین باین طور که انتقاد نمودن سیم و از ان یافت ... ۵۲ از آب سرکش ... تحلیل الف ... و از ان یکی و از ان

تلمیح تبدیل تالیف و ثالثاً از عبارت حاصل از ان ماه عین مسمی خواسته شده
بوسیلهٔ اسلوب انحصاری و اسلوب حرفی و از عبارت نیمی ز آب سرکش یای مسمی خواسته
شده بوسیلهٔ تخصیص و انتقاد و تسمیه و اسقاط و از عبارت نیمی نیافت آب سی خواسته
شده چنانکه مذکور شد و تمامی این اسم نیز بده عمل ست حساب انتقاد اسقاط تخصیص
تحلیل ترکیب ترادف تلمیح تبدیل تالیف ترادف عبارت ست از ذکر لفظی و اراده
لفظی دیگر بواسطهٔ مفهومی که هر یک ازین دو لفظ بازای او موضوع باشد چنانکه
در اسم امام در پنج سه کشت امید حاصل از ان ماه پر عتاب نیمی ز آب سرکش و
نیمی نیافت آب پوشیده نماند که از عبارت از ان ماه نیمی لفظ امام خواسته
شده بوسیلهٔ تخصیص و اسلوب انحصاری و انتقاد و تسمیه و ترادف که مقصود
بالتحلیل ست و از عبارت از آب سرکش الف مسمی خواسته شده بوسیلهٔ
ترادف و انتقاد و اسقاط و از عبارت نیمی نیافت آب میم مسمی خواسته شده
بهمین بسه عمل و تمامی این اسم بهفت عمل ست تخصیص و حساب و انتقاد
و تسمیه و ترادف و اسقاط و تالیف و ثانیاً از عبارت نیمی از آب سرکش
لفظ نیج خواسته شده بوسیلهٔ تخصیص و اسلوب حرفی و انتقاد و اسقاط و از عبارت
نیمی نیافت آب میم مسمی خواسته شده بوسیلهٔ ترادف که مقصود بالتحلیل ست
و انتقاد و اسقاط و تمامی این اسم بشش عمل ست تخصیص حساب
انتقاد ترادف اسقاط تالیف اشتراک عبارت ست از ذکر لفظی که
بازای دو معنی یا زیاده موضوع باشد و اراده غیر آن معنی که بحسب معنی شعر جا
مراد بوده باشد چنانکه در اسم راعی سه کشت امید حاصل از ان ماه پر عتاب

نیمی از آب سرکش و نیمی نیافت آب پوشیده نماند که از عبارت حاصل ازان
ماه راهی سمی خواسته بوسیلهٔ ترادف و تلمیح و از عبارت نیمی از آب سرکش الف
خواسته شده بوسیلهٔ تخصیص و انتقاد و تسمیه و اسقاط و از عبارت نیمی نیافت
آب لفظ می خواسته شده بوسیلهٔ تخصیص و تحلیل و ترکیب و ترادف و اشتراک
مقصود بالتحصیل ست و انتقاد و تبدیل و تمامی این اسم بیازده عمل ست
تخصیص ترادف تلمیح انتقاد تسمیه اسقاط تحلیل ترکیب اشتراک تبدیل تالیف
کنایه بر دو قسم ست قسم اول ایراد لفظی ست و ارادهٔ لفظی دیگر بواسطهٔ
که موضوع له لفظ مراد باشد و لفظ مذکور را برای آن وضع نکرده باشند و قسم
دوم ذکر لفظی ست و ارادهٔ لفظی دیگر بوسیلهٔ معنی نه انکه دلالت اول
بر ثانی بطریق تسمیه و تلمیح باشد اما قسم اول چنانکه در اسم شیخ و سید
کشت آسید حاصل ازان ماه پر عتاب نیمی ز آب سرکش و نیمی
نیافت آب پوشیده نماند که از عبارت حاصل ازان ماه سی خواسته
شده بوسیلهٔ اسلوب انحصاری و از عبارت نیمی از آب سرکش لفظ الف
خواسته شده بواسطهٔ تخصیص و انتقاد و تسمیه و اسقاط و از عبارت نیمی نیافت
آب اسقاط لام کرده شده از لفظ الف بوسیلهٔ انتقاد و کنایه که مقصود بالتحصیل
ست و تمامی این اسم بهفت عمل ست تخصیص حساب انتقاد تسمیه کنایه
اسقاط تالیف ثانیاً از عبارت ماه لفظ سی خواسته شده بهمان طریق و از
عبارت نیمی از آب سرکش لفظ د خواسته شده بوسیلهٔ تخصیص و انتقاد
و اسقاط و اسلوب حرفی و از عبارت نیمی نیافت آب اسقاط دال کرده شده

از لفظ دو بوسیلهٔ انتقاد و کنایه که مقصود با تحلیل ست و تمامی این اسم
بشش عمل ست تنصیص حساب انتقاد کنایه اسقاط یا تألیف تصحیف بر
دو قسم ست قسم اول وضعی ست و آن عبارت ست از ایراد لفظی که مفهوم
آن دلالت داشته باشد بر تغیر صورت رقمی لفظ یا حرف همچو کاف تشبیه
عبارت تشبیه و قسم دوم جعلی ست و آن عبارت ست از آن که بی وسیلهٔ آن
الفاظ سیاق کلام را دلالت بوده باشد بر تغیر صورت کتابی و درین قسم ناچار
ست از ذکر نقطه همچو با اثبات اول چنانکه در اسم رجب و بابا ه کشت
آسیه حاصل از آن ماه پر عتاب یعنی ز آب سرکش نیمی بیافت آب به پوشیده نماند
که از عبارت ماه رای سمی خواسته شد بوسیلهٔ ترادف و تلمیح و از عبارت نیمی از
آب سرکش و ترکیب شین کش بواو عطف لفظ حب خواسته شده بوسیلهٔ تنصیص انتقاد
و تحلیل و تصحیف که مقصود با تحلیل ست و ترادف و اسلوب حبی در تألیف اتصالی
و تمامی این اسم بهشت عمل ست ترادف و تلمیح و تنصیص و انتقاد و تحلیل و تصحیف و
حساب و تألیف و ثانیاً از عبارت از آن ماه نیمی یا می سمی خواسته شده چنانکه در
اسم تعین یافت از عبارت از آب سرکش و ترکیب شین کش با واو عطف لفظ با
خواسته شده بوسیلهٔ تنصیص و ترادف و انتقاد و تحلیل و تصحیف که مقصود با تحلیل ست
و تبدیل و تمامی این اسم نه عمل ست تنصیص و حساب و تلمیح و ترادف و انتقاد
و تحلیل و تصحیف و تبدیل و تألیف استعاره و تشبیه عبارت ست از ذکر لفظی و
ارادهٔ حرفی بواسطهٔ مناسبت در صورت کتابی بشرط آنکه مناسبت تام باشد تا ذهن
از مذکور به مقصود به آسانی انتقال نماید چنانکه در اسم اویس و قیس ه کشت نام

حاصل ازان باده بر عباب نیمی زآب سرکش و نیمی نیافت آب پوشیده نماند که از
عبارت ازان باده نیمی لفظ الف خواسته شده بوسیله اسلوب انحصاری و انتقاد و تسمیه و ترادف
و از عبارت از آب سرکش لفظ یا خواسته شده بوسیله تخصیص و انتقاد و اسقاط و
اسلوب حرفی و تسمیه و از عبارت نیمی نیافت آب لفظ بس خواسته باراده تبدیل
الف لفظ یا بحرف سین که باعتبار عمل تلمیح آفتاب عبارت از دوست بوسیله تخصیص
و انتقاد و تحلیل و ترکیب و تسمیه که مقصود بالتمثیل ست و تلمیح و تبدیل و تمامی این
اسم بیازده عمل ست تخصیص و انتقاد و تسمیه و ترادف و اسقاط و تحلیل و
ترکیب و تشبیه و تلمیح و تبدیل و تالیف ثانیاً از عبارت ازان باده نیمی قاف
مسمی خواسته شده چنانکه در اسم قاسم تعیین یافت و تعین لفظ آس بطرز نفی که
مذکور شد و تمامی این اسم بدوازده عمل ست ترادف تلمیح حساب تخصیص انتقاد
اسقاط تسمیه تحلیل ترکیب تشبیه تبدیل تالیف اعمال حسابی پنج است اسلوب
اسمی و آن عبارت ست از ذکر اسم عددی و اراده آن عدد چنانکه در
در اسم مقبل سه کشت امید الخ از عبارت حاصل ازان باده نیمی میم
مسمی خواسته شده بوسیله تخصیص و تحلیل و اسلوب حرفی و قاف مسمی
خواسته شده بوسیله ترادف و تلمیح و اسلوب حرفی و اسلوب احصائی و
از عبارت از آب سرکش بای مسمی خواسته بوسیله تخصیص و انتقاد و اسقاط و
از عبارت نیمی نیافت آب لام مسمی خواسته شده بوسیله تخصیص و تحلیل و ترکیب
ترادف و تلمیح و انتقاد و تبدیل و اسلوب اسمی که مقصود بالتمثیل ست و تمامی این
اسم است بده عمل تخصیص و تحلیل و حساب و ترادف و تلمیح و انتقاد و اسقاط و ترکیب

ازان باده باعتبار تحلیل الف بدست آمده و ازان یکی و از یکی یم سمی و باده از باده نیمی یعنی از ده صد نیمی که ... پنج ... سمی ... از ...

وتبدیل وتالیف اسلوب حرفی وآن اشارت کردن ست بحرفی یا بتشبیر وارادهٔ
عددآن چنانکه دراسم ادهم سه کشت آسید الخ ازعبارت ازان ماهی الف
مسمی خواسته شده بوسیلهٔ ترادف وتلمیح وتشبیه وانتقاد وازعبارت ازآب
سرکش لفظ ده خواسته شده بوسیلهٔ تخصیص وانتقاد واسقاط واسلوب حرفی که مقصود
بالتمثیل ست وازعبارت نیمی نیافت آب نیم مسمی خواسته شده بوسیلهٔ ترادف
وانتقاد واسقاط وتمامی این اسم بشتمل ست ترادف تلمیح تشبیه تخصیص
انتقاد واسقاط حساب تالیف اسلوب احصائی وآن عبارت ست
ازذکر احوال واوصاف عددی وارادهٔ آن عدد چنانکه دراسم تغلیب
سه کشت اسید الخ ازعبارت ازان ماه نیمه قاف مسمی خواسته شده
بوسیلهٔ ترادف وتلمیح واسلوب حرفی واسلوب احصائی که
مقصود بالتمثیل ست وازعبارت ازآب سرکش طای مسمی
خواسته شده بوسیلهٔ تخصیص وانتقاد واسقاط واسلوب
حرفی وازعبارت نیمی نیافت اب بای مسمی خواسته شده بوسیلهٔ
تخصیص وانتقاد واسقاط وتمامی این اسم بهفت عمل ست
ترادف تلمیح حساب انتقاد اسقاط تخصیص تالیف اسلوب انحصاری
وآن عبارت ست ازذکر معدودی که حصرآن درعدد معین مقرر
ومشهور باشد وارادهٔ آن عدد چنانکه دراسم شاه سه کشت اسید
الخ ازعبارت ازان ماهی شین مسمی خواسته شده بوسیلهٔ تخصیص و
اسلوب انحصاری که مقصود بالتمثیل ست واسلوب اسمی وتلمیح وترادف

وانتقاد و از عبارت از آب سرکش الف سمی خواسته شده بوسیلهٔ ترادف انتقاد
و اسقاط و از عبارت تهی نیافت آب باقی سمی خواسته شده بوسیلهٔ اسلوب
حرفی و انتقاد و اسقاط و تمامی این اسم بهفت عمل ست تخصیص حساب تلمیح
ترادف انتقاد اسقاط تالیف اسلوب حرفی و آن عبارتست از اشاره کردن
بعضی از ارقام هندسی بوجهی که ذهن انتقال نماید بعدد دیگر که آن رقم برای
آن عدد تعیین یافته است و این قسم بیرون نباید ازین رساله اعمال تکمیلی ست
تالیف و اسقاط و تقلیب تالیف عبارتست از جمع کردن اجزای متفرقه و این بر دو
قسم ست قسم اول اتصالی و آن عبارتست از بهم پیوستن اجزای ظرفیت و مظروفیت
چنانکه در اسم کاشی کشت امید آخر پوشیده نماند که از عبارت تهی از آب
الف سمی خواسته شده بوسیلهٔ تخصیص و انتقاد و از عبارت سرکش و تهی نیافت تعمیم
کاف خواسته بر الف حاصله بوسیلهٔ تخصیص و تحلیل و تالیف اتصالی
که مقصود بالتمثیل ست و اسقاط واو کرده شده از لفظ شو که ترکیب شین
کش با واو عطف حاصل شده بوسیلهٔ انتقاد و تمامی این اسم به پنج عمل ست
تخصیص انتقاد و تحلیل تالیف اسقاط قسم دوم امتزاجی و آن عبارتست از
اجتماع اجزا بدخول بعضی در بعضی چنانکه در اسم سعید کشت امید آخر
پوشیده نماند که از عبارت ماه برج لفظ سعی خواسته شده بوسیلهٔ تخصیص و
اسلوب انحصاری و تحلیل و تالیف امتزاجی که مقصود بالتمثیل ست و از عبارت
تاب تهی از آب سرکش ال سمی خواسته شده بوسیلهٔ تخصیص و انتقاد و اسلوب
حرفی و تقلیب اسقاط و تمامی این اسم بهفت عمل ست تخصیص حساب تحلیل

۷ یعنی از آب [illegible] الف [illegible] کش [illegible] با [illegible] شین واو عطف [illegible] ترکیب [illegible] الف [illegible] اول [illegible] یعنی [illegible] داو [illegible] کاشی

[illegible]

تألیف انتقاد قلب اسقاط اسقاط عبارتست از عدم اعتبار حرفی یا زیاده و
این دو نوع ست نوع اول علمی و آن عبارتست از آنکه منقوص در ضمن منقوص منه
تعیین یافته ساقط شود دوم مثلی و آن عبارتست از آنکه منقوص در غیر منقوص منه تعین
یافته اسقاط یابد مثال اول چنانکه در اسم مولس گیاست کشت یا سید الخ پوشیده نماند که از
عبارت حاصل از آن با ء یم مسمی خواسته شده بوسیلهٔ تخصیص و تحلیل و اسلوب حرفی
و از عبارت نیمی از آب سرکش و او مسمی خواسته شده بوسیلهٔ انتقاد و اسلوب حرفی
و اسقاط که مقصود با تمثیل ست و از عبارت نیمی نیافت آب لفظ الف نون خواسته شده
بوسیلهٔ تخصیص و تحلیل و ترکیب و ترادف و تلمیح و انتقاد و تبدیل و تمامی این اسم بده عمل ست
تخصیص تحلیل حساب انتقاد اسقاط ترکیب ترادف تلمیح تبدیل تألیف ثانیاً از عبارت
نیمی از آب سرکش لفظ کی خواسته شده بوسیلهٔ تخصیص و انتقاد و اسلوب حرفی و
اسقاط که مقصود با تمثیل ست و از عبارت نیمی نیافت آب الف مسمی خواسته شده
بوسیلهٔ تخصیص و انتقاد و اسقاط و تمامی این اسم به پنج عمل ست انتقاد حساب اسقاط تخصیص
تألیف قلب و آن عبارتست از تغیر ترتیب حروف یا کلمات و این سه نوع ست
اول آنکه حروف علی الترتیب منقلب گردد و آن را قلب کل خوانند دوم آنکه
حروف نه بترتیب منقلب گردد و آنرا قلب بعض نامند سوم آنکه کلمات منقلب
گردد و آنرا قلب کلی گویند امااول چنانکه در اسم وفاو صفی است
کشت اسیا الخ پوشیده نماند که از عبارت نیمی از آب سرکش و او مسمی خواسته
شده بوسیلهٔ تخصیص و انتقاد و اسلوب حرفی و اسقاط و از عبارت نیمی نیافت
آب لفظ فا خواسته شده بوسیلهٔ تخصیص و تحلیل و ترکیب انتقاد و قلب که مقصود

بالتمثیل ست و با مالهٔ لفظ فا تحصیل اسم ثانی کرده شده و تمامی هر یک ازین دو اسم
بهشت عمل ست تخصیص و انتقاد و حساب اسقاط و تحلیل و ترکیب و قلب و تالیف ؛

قطعهٔ تاریخ تصنیف رسالهٔ لاکوکبی

این نسخه که ساختم زیک بیت تمام — از روی غرابت آمدش نادره نام
بنوشت زبانه شهرت تاریخش ؛ — زانست که شهرهٔ خواص ست و عوام

قصیدهٔ مولانا صهبائی در مدح میرزا فتح الملک سها در ولیعهد شاه دهلی

ای ضمیرت پرتو افگن بر مکان آفتاب — جسم پاکت نوربخش چشم و جان آفتاب
صبح گز ایوان رخ تابنده بنمائی بخلق — منظرت را می توان گفت آسمان آفتاب
در دیار جاه تو گز چشم و مهر ایمن بود — چون کبوتر هست در بیت آشیان آفتاب
بسکه هردم از فروغ روی تو یابد ضیا — ذرهٔ خاک درت رهست شان آفتاب
آفتاب اندر بلندی خویشتن یا می ستود — رفعتت چون دید باطل شد گمان آفتاب
از کف دست سخای عالم ارایت مدام — گنج یاقوت و گهر باشد بکان آفتاب
جز لبت آن کیست کز راز دلت آگه بود — جز مسیحا کس نباشد رازدان آفتاب
عالم از لطف تو سویت هر ذره آری نیاز — ذره غیر از آفتاب از کس نشان آفتاب
عالمی از مهر تو روی تو گنج نور یافت — کس نگردد پیش رویت مدح خوان آفتاب
بسکه بخشی نعمت اعدا از رخ خود بیدریغ — ذره از خاک درت یابد بخوان آفتاب
کور با انسان که سوی جاده قائد می شوند — آسمان هر دم کشد سویت عنان آفتاب
تا چراغش مه از باد آشفتن باید گزند — دامن حفظت بعالم شد ضمان آفتاب

مایۂ ادنی کی مضمون می ماند از دست کسوف
نور رایت گر نمی دادی امان آفتاب

از زرش یک ذرہ تا ید در خور نعل فرس
دقت طبیعت کند گر امتحان آفتاب

من کیم تا نقش مدحت را توانم رسم کرد
حرف مدحت دیدہ ام در زبان آفتاب

پرتو لطف از من سرگشتہ کی داری دریغ
چشم پوشی کی بود از ذرہ شان آفتاب

ہمچنان کاندر جہان اختران شاہ ست مہر
مہر رایت شاہ باشد در جہان آفتاب

چیدہ ام از باغ اکرامت گل نبود عجب
صبح می چیند گلی از بوستان آفتاب

چون نباشم شکر گوی فیض تو ہر گہ بود
سنگ از انعام گوہر مدح خوان آفتاب

عالم ار یابد کمال از فیض تو یابد بلے
کان اگر یابد گہر یابد ز کان آفتاب

آنچہ با من کردہ از مہر در عالم نکرد
در حق یک ذرہ ہرگز مہربان آفتاب

تا کند لعل و زر و گل در کہ و کان و چمن
ہم دعا ہم مدح بردم مہر جان آفتاب

من دعا و مدح فتح الملک گویم کو بود
کامران روزگار و حکمران آفتاب

گر ببازار ضمیرت دست کشاید بتیغ
جنس بالادست نبود در دکان آفتاب

چون نگویم شکر احسانت کہ بر خوان فروغ
از ضمیرت شد ضمیرم میہمان آفتاب

دیگران را از طفیلم دادہ خوان نوال
این کرم ہم کی داشت دست میزبان آفتاب

این کرم ہم بر کرم باشد کہ خبر بر بحر نیست
آن کرم کو بر صدف باشد ز خوان آفتاب

سر در ایوان او بادا علام روز و شب
پردہ دار آسمان و پاسبان آفتاب

باد خاک آستان و ذرۂ خاک رہش
ہمرکاب آسمان و ہمعنان آفتاب

خاتمة الطبع مخزن اسرار مع رسالهٔ نادره از مولانا امام بخش صهبائی دهلوی

در جمله علوم و فنون پایگاه بلند داشت خصوصاً در مهارت درس کتب فارسیه و مصطلحات و فارسی دانی وحید عصر خویشتن بوده است - رسالهٔ قول فیصل که بطور محاکمه درمیان شیخ علی حزین و خان آرزو نوشته گواه والا پایگاهی اوست - و استکمال فن سترگ معمایش از همین مخزن اسرار توان یافت که در میدان تنگ یک بیت سمند طبعش چه قدر جولان داده - بارے یزدان را سپاس برنیکه در مطبع اوده اخبار منشی نولکشور واقع لکهنؤ بمحلهٔ حضرت گنج با همه صفا و صحت در ماه فروری ۱۸۸۸ء بقالب طبع در آمد - و انشاء الله دیگر رساله‌های فن معما مصنفهٔ مولانا صهبائی نیز همدرین قریب زمان دیده افروز مشتاقان از مطلع همین مطبع خواهد آمد

